

تصویر

شهری انسانی
برای انسان شهری

این نشریه قصد دارد کاری کند
تا به بهانه سینما، شما
به شهرتان، به خودتان، به روابط
انسانی‌تان در شهر و به تاثیرتان
در اداره شهر بیشتر فکر کنید



مدیر مسئول: دکتر ابراهیم داروغه زاده
سردبیر: منصور ضابطیان
دبیر تحریریه: فرناز فرضی
با همکاری: محسن آزر، لاله اسکندری، امیر حسین بیرجندی، سارا جمال آبادی، بهاره رهنما، امیر صدیقی، نسرین ظهیری، کاوه قهرمان، آرش نصیری، شهرزاد همتی
گرافیک: آتلیه کالیگراف
عکس: حجت سپهوند



دکتر محمد حسینی

(وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی)

سینما تنها ابزاری برای سرگرمی نیست بلکه باید از این هنر در جهت فرهنگ سازی برخی مسایل در شهر استفاده شود. سینماگران و بخصوص فیلمنامه نویسان باید به موضوع آموزش مسایل فرهنگی و شهری در قالب آثار سینمایی توجه بسیاری داشته باشند و با این نگاه به طور حتم موجبات ساخت آثاری پرمحتوا و ماندگار را در سینمای ایران فراهم می کند.



علی اکبر ولایتی

(نماینده مقام معظم رهبری)

سرمایه گذاری در عرصه هنر هفتم و توجه هدفمند به عرصه یاد شده، فرهنگ سازی برخی از مقولات همچون شهروندی و زندگی مناسب اجتماعی را موجب می شود. سینمای ما باید به سمت تعالی فرهنگی و معرفی و ترویج هویت ایرانی - اسلامی حرکت کند و باید تمهیدی اندیشیده شود که از سینما در این جهت استفاده شود.



محمد آفریده

(مستندساز)

ذات سینمای مستند به شدت در مردم و جامعه تاثیرگذار است، از این نوع سینما می توان برای ارتقای آگاهی عمومی و معرفی زندگی شهر و شهر نشینی با کارکرد جذب مخاطب عام و خاص استفاده کرد.



حجت الاسلام مصطفی پور محمدی

(رئیس سازمان بازرسی کشور)

هنر نقشی تعیین کننده در کاهش معضلات شهری دارد. قدرت تاثیرگذاری سینما در جامعه بسیار زیاد است و این رسانه با قدرت تاثیرگذاری تصویری، در زمینه های مختلف خواسته یا ناخواسته بر مردم تاثیر دارد.



شفیع آقا محمدیان

(مدیرعامل مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی)

فیلم هایی که برای جشنواره فیلم شهر ساخته و یا در ارتباط با مضامین شهری است باید به دوراز تمجید و تعریف شهر و ساختمان ها و خیابان ها باشد زیرا شهر با حضور شهروندان ارزش پیدا می کند.



شهریار بحرانی

(کارگردان)

برگزاری جشنواره های مختلف سینمایی با محور مسایل شهری برگسترش فرهنگ شهر نشینی و استفاده از کلام سینما برای بیان معضلات شهری و راهکارهای آن تاثیر دارد. جشنواره فیلم شهر می تواند در این زمینه الگو سازی کرده و زمینه تولید فیلم با موضوع های مورد نیاز را فراهم سازد.



علیرضا داوودنژاد

(کارگردان)

موضوع شهر مقوله جمع و فرد را در جامعه شامل می شود و اساس مسایل شهر به تنظیم رابطه فرد و جمع مربوط می شود. جامعه مطلوب، شهری است که فرد و نظام اجتماعی در قالب احترام متقابل قرار داشته باشند و رسانه های مختلف همچون سینما و تلویزیون در چنین جامعه آرمانی می توانند بر مخاطبان خود تاثیرگذار باشند.



پوران درخشنده

(کارگردان)

شهر با شهروندان معنا پیدا می کند و در این میان سینما می تواند به عنوان ابزاری هنری موجبات تعامل هر چه بیشتر شهر و شهروندان را فراهم کند. شهر برای شهروندان بنا می شود از این رو باید تعامل و موازنه خوبی میان این دو بخش برقرار شده و با نگاهی سازنده تعامل میان این دو بخش معنا شود.



مسابقه طراحی پوستر جشنواره فیلم شهر

طراحی پوستر چهارمین جشنواره بین المللی فیلم شهر برای دانشجویان رشته های هنر و گرافیک به مسابقه گذاشته می شود. دانشجویان رشته های هنر و گرافیک می توانند در مسابقه طراحی پوستر این دوره جشنواره فیلم شهر شرکت کنند. بر اساس اعلام دبیرخانه جشنواره فیلم شهر، مقررات، زمان ارسال آثار و نحوه برگزاری مسابقه طراحی پوستر این جشنواره متعاقباً اعلام خواهد شد.

به شهر نشینی توهین نکنیم جمال شورجه



با توجه به حجم کثیر جمعیت تهران (تهران بالای ۱۲-۱۰ میلیون جمعیت دارد) و در حقیقت با حجم ماشین‌هایی که روزانه در سطح شهر تردد می‌کنند، مردم در این شهر نسبتاً کوچک از نظر مقیاس و وسعت جغرافیایی به کار مشغولند و از یک ثبات و اطمینان و سلامت مدنی برخوردارند. تهران به فضای سبز نامحدودی احتیاج دارد و این فضاهایی که هست به نسبت جمعیت محدود است البته در پاره‌ای نقاط، تراکم ساختمان و جمعیت وضعیت بهتری دارد. با این حال تلاش‌های شهرداری و ایجاد فضای سبز در نواحی مختلف شهر حالا هرچند کوچک برای بالا بردن روحیه شهروندان قابل توجه است. وقتی در کوچه‌ها و خیابان‌های تهران حرکت می‌کنم مشکلات خاص جامعه را هم می‌بینم. مشکلاتی که فقط مختص تهران ما نیست، درست شبیه دیگر پایتخت‌های صنعتی و پیشرفته جهان. ما به دلایل مختلف هنوز نتوانستیم برای مردم شهرها و روستاها کار آفرینی‌های لازم را فراهم کنیم و به همین دلیل جمعیت به خاطر امکانات، به سمت تهران سرریز می‌شوند. در سال‌های بعد از انقلاب رعایت مباحث شهری و امکانات کمتر رعایت شده و علی‌رغم سعی و تلاش دولت نهم و دهم برای کم کردن بی‌عدالتی در سطح کشور و برقراری تعادل باز هم می‌بینیم که اکثر جوان‌های شهرستان‌های مختلف علاقه‌مند هستند برای کار و فعالیت به تهران بیایند. حاشیه خیابان‌های پایتخت مملو از افرادی است که با امید آرزو و با تصور مدینه فاضله‌ای که از تهران در سر داشته‌اند مشغول کارهای کاذب هستند، مخصوصاً در مناطق جنوبی و جنوب شرق شهر. همین مسئله باعث شده تعادلی بین شهرها و مراکز استان‌ها برقرار نباشد و همه مشکلات متوجه تهران باشد و جمعیت شهر نامتوازن شود. تلاش‌های شهرداری برای آرامش مردم در جای‌جای شهر تهران را می‌بینیم ولی مناطقی از شهر به لحاظ شهرسازی نیاز به بازسازی دارند که باید برایش وقت و هزینه کافی صرف شود. یکی دیگر از مشکلات اساسی شهر تهران وضعیت حمل و نقل است. مشکلی که با گسترش مترو و همین‌طور خطوط اتوبوس رانی حل شدنی است و مردم از این خیابان‌نوردی بیپوده نجات پیدا خواهند کرد.

اما تصویر شهر در سینمای ما تا چه اندازه اصولی است؟ راستش این قضیه بیشتر به انصاف و دیدگاه کارگردان‌ها برمی‌گردد. این‌که چقدر تلاش‌های مسئولین را درک می‌کنند و آن را در آثارشان منعکس می‌کنند. گروهی از کارگردان‌ها فقط نامالیما و نابه‌سامانی‌های شهری را نشان می‌دهند، تصویری که دور از شان شهری است که مرکز جمهوری اسلامی است. فیلمسازهایی هم هستند که داستان خودشان را منصفانه‌تر تعریف می‌کنند. اصل بر این است که فیلمساز در آثارش کلاه بی‌طرفی به سر بگذارد. همه جای دنیا نابه‌سامانی هست اما فیلمسازهای جهان مدنیت شهرشان را ملاک قرار می‌دهند، مشکلات را در پس‌زمینه نشان می‌دهند و تاکیدشان بر فعالیت‌ها و نقاط قوت است. بعضی فیلمسازهای ما چه با قصد و غرض، چه به سهو دنبال انتقال مفاهیم در مراکز زیبا و شکیل شهر نیستند. به نظرم این بی‌انصافی است در مقابل تلاش شبانه‌روزی شهرداری‌ها. نمی‌خواهم به نام کارگردان یا فیلم خاصی اشاره کنم اما فیلمی را شاهد بودم که با سرمایه‌گذاری سازمان فرهنگی هنری شهرداری ساخته شد، ولی هیچ‌کجای این فیلم به گوشه‌ای از طراوت و سرزندگی شهر اشاره نشده بود و تنها نشان از بی‌بندوباری و آناشسیسم شهرنشینی داشت. این از بی‌بصیرتی مسئولان است که پول مردم، خرج تولید فیلم‌هایی می‌شود که توهین به شهرنشینی و مدیران شهری ماست. جفا اندر جفاست. بهتر است مسئولان در بخش تولید و تهیه آثار فرهنگی بیشتر وقت بگذارند تا انتخاب‌های درستی داشته باشند.

احتیاط در فیلم‌های شهری سینمای ایران محسن آرم



در شهر کوچک تعداد برخوردهای خارجی مستمر با تعداد واکنش‌های درونی به آن برخوردها برابر است. در چنین شهری آدمی هرکس را که ملاقات می‌کند می‌شناسد و با او رابطه دارد. اگر قرار باشد در شهر نیز که برخوردهای خارجی مستمر بی‌شمارند چنین اتفاقی بیفتد، آدمی کاملاً به‌لحاظ درونی به اتم‌های بی‌شمار تجزیه می‌شود و به حالت روانی تصورناپذیری می‌رسد. بعضاً به سبب این واقعیت روان‌شناختی و بعضاً به سبب حق عدم اعتمادی که آدمی در برابر خاصیت زودگذر زندگی کلان‌شهری دارد لازم می‌آید که ما «احتیاط» کنیم. در نتیجه‌ی چنین احتیاطی است که اغلب کسانی را که سالیان درازی ست همسایه‌ی ما بوده‌اند به چشم نمی‌شناسیم و همین احتیاط است که ما را در نظر مردمان شهر کوچک سرد و بی‌ترحم جلوه‌گر می‌سازد. به راستی اگر اشتباه نکنم باید بگویم که جنبه‌ی درونی این احتیاط برونی نه‌فقط بی‌اعتنایی نیست بلکه برخلاف تصور ما در اغلب موارد نوعی انزجار خفیف است، نوعی بیگانگی و طرد دوجانبه که می‌تواند در برخورد نزدیک به هر دلیلی که باشد به نفرت و جنگ مبدل شود.

گئورگ زیمل در کلان‌شهر و حیات ذهنی... ولی اگر قرار باشد در فیلم‌های شهری سینمای ایران پی این «احتیاط» بگردیم و چشمه‌هایی از این «انزجار خفیف» را کشف کنیم، قاعدتاً، چیز زیادی نصیب‌مان نمی‌شود. عمده‌ی فیلم‌ها، یا دست‌کم مهم‌ترین فیلم‌های این‌سال‌های سینمای ایران، داستان‌هایی درباره‌ی کلان‌شهر تهران هستند، اما مناسبات مردمان این کلان‌شهر، بیش‌تر، شبیه مردمان شهرهای کوچکی است که در مقاله‌ی زیمل آمده؛ «تعداد برخوردهای خارجی مستمر با تعداد واکنش‌های درونی به آن برخوردها برابر است». کسی هم، البته، توقع ندارد که مردمان فیلم‌های شهری ما (مثلاً) شبیه راوی خشمگین و البته اندیشمند یادداشت‌های زیرزمینی فئودور داستایفسکی باشند که از همان ابتدای کار با صدای بلند اعلام می‌کند «من مردی بیمارم... مردی بدخواهم. مردی ناخوشایندم. فکر می‌کنم ریه‌ام سالم نیست...» و این بیماری و ناخوشایندی و ناسالمی را جوری در داستانش جای می‌دهد که خیال می‌کنیم چاره‌ای جز این ندارد و لایذ آدم‌های دیگری که اسیر این بیماری و ناخوشایندی نیستند باید بی‌درمان خود باشند. مسأله «احتیاط»ی است که باید آن‌را جزء جدایی‌ناپذیر زندگی در کلان‌شهر دانست. احتیاط شرط عقل است (قول مشهور) و به واسطه‌ی همین عقل نمی‌شود بی‌دلیل به دیگران «اعتماد» کرد. اما همه‌ی این‌ها، قاعدتاً، نسبت تام‌وتمامی دارند با توسعه‌یافتگی و کلان‌شهرهای کشوری توسعه‌نیافته (یا درحال توسعه) را نمی‌شود با کلان‌شهرهای توسعه‌یافته قیاس کرد. کلان‌شهری که پایگاه اساسی سینمای ماست، در بهترین حالت، ترکیبی است از آن شهر کوچک و بزرگ. روز به روز بزرگ‌تر می‌شود؛ هرچند شماری از شهرنشین‌ها ترجیح می‌دهند به مناسبات «چشم»ی (ای بسا اجدادی) وفادار بمانند.

همین است که باید فکر کرد که چرا هنوز بخشی از کارگردان‌های شهرنشین وقتی به صرافت ساخت فیلم می‌افتند کلان‌شهری مثل تهران را (که قاعدتاً محل تمرکز جمعیت، ابزار تولید، سرمایه و چیزهایی از این دست است) رها می‌کنند و به کوه و در و دشت می‌زنند و جایی را که نمی‌شناسند و به چشم‌شان غریب است به جایی که می‌شناسند (یا باید بشناسند) و به چشم‌شان آشناست ترجیح می‌دهند. دلیل‌اش، احتمالاً، این نیست که می‌خواهند داستان آدم‌هایی را روایت کنند که یک‌دیگر را می‌شناسند و با هم مراوده دارند؟ یعنی هنوز آن مناسبات «چشم»ی (ای بسا اجدادی) بعد این همه سال در کمال صحت و سلامت راه خودش را ادامه می‌دهد.

تهران؛ منتخب شهرستان‌ها مهرشاد کارخانی



طبق تحقیق به عمل آمده ورود سینما به ایران با سفر مظفرالدین‌شاه قاجار به اروپا به سال ۱۲۹۷ صورت می‌گیرد. به عبارتی طبق نوشته جمال امید در کتاب تاریخ سینمای ایران بانی نخستین دوربین فیلمبرداری و نمایش فیلم مظفرالدین‌شاه، نخستین فیلمبرداری نیز توسط ابراهیم‌خان عکاس‌باشی انجام گرفته اما بافت

شهری تهران قدیم چندان مناسبتی با این صنعت مدرن و نوظهور که سینماست، نداشت. در فیلم آبی و رابی ساخته اوانس اوگانیانس به سال ۱۳۰۹ به مکان‌هایی از تهران آن‌زمان اشاره می‌شود. آبی و رابی با واکن اسبی به طرف شاه عبدالعظیم می‌روند، از چراغ برق (امیرکبیر فعلی) و گار ماشین (خیابان ری) می‌گذرند و در رستوران لقانظه سفارش غذا می‌دهند و باقی قضایا.

البته عکس‌های تهران قدیم بهترین گواه بر گسترش و به نوعی مدرن شدن شهر تهران است. با پایان دوره قاجار و شروع دوران پهلوی، شهر تهران با خیابان‌ها و مکان‌های تفریحی و فرهنگی و دانشگاهی باعث سرازیر شدن جمعیت از شهرها و روستاها شد و همین گسترش بی‌رویه شهر اکنون به پدیده‌ای تبدیل شده که شاهد هزاران مشکل و آلودگی هستیم. این ناهنجاری‌ها دستخوش ساخت فیلم‌هایی شده که گاهی از آن فقط به صورت دکور و ظاهری استفاده می‌شد، گاهی علت بدبختی و مسایل اخلاقی معرفی می‌گردید و بازگشت به روستا راه‌حل نجات، تبلیغ می‌شد.

به‌رحال به خاطر عدم پیشرفت در شهرها و روستاها و تمرکز و توجه بیش از حد به پایتخت-که هم‌چنان نیز تداوم دارد- اکثر فیلم‌ها در تهران کلید می‌خورد در حالی که دیگر از آن مکان‌های تاریخی و فرهنگی که به عنوان شناسنامه شهر یاد می‌شد، چیزی باقی نمانده است. بالطبع فیلم‌ها نیز نمی‌توانند بازگوکننده‌ی هویت درستی از شهری چون تهران باشند.

از این‌ها گذشته نشان دادن فضای شهر تهران، خود نیز به پارادوکسی حل‌نشده تبدیل شده که باعث سوءتفاهم می‌شود. مثلاً اگر مکان‌هایی نشان داده شود که چندان سنخیتی با دیگر قسمت‌های شهر نداشته باشد، می‌گویند سیاه‌نمایی شده و چرا مکان‌های لوکس و زیبا نشان داده نمی‌شود و برعکس. از طرفی این شهر به قدری دستخوش دگرگونی و به هم ریختگی بافتی و معماری شده که شما نمی‌توانید فیلمی در آن بسازید که مثلاً دهه‌ی ۶۰ در آن می‌گذرد.

ما یک راست رفتیم سر اصل مطلب و اصل مطلب برای ما، شهری بود که « دارد » و یا شاید « داشت »، هویتش را از دست می‌داد. از دکتر معصومی که تحصیل کرده فرانسه است پرسیدیم آیا به عنوان یک مدیر ارشد شهری، آرزو می‌کنید که معماری تهران ملهم از معماری میدان حسن آباد و میدان بهارستان و بافت قدیمی آن می‌بود و آیا تلاش کرده است که آن هویت را به شهر ما بازگرداند؟ سؤال درست همان بود که او می‌خواست. انگار درد دلش باشد، رفت سر اصل مطلب و از خیلی قبل تر شروع کرد. آن قدر حرفه‌ای توضیح داد که هم سطح آن بالاتر از سطح یک مجله عمومی و در حد یک مجله تخصصی بود، هم آن قدر مفصل که باید چندین صفحه از مجله را به آن اختصاص می‌دادیم. کلیت قضیه آن بود که دغدغه و آرزوی آن دکتر مهندس جوان که از فرانسه آمده بود به کشورش تا منشاء خدمت باشد، همان بود که ما گفتیم، اما رفت از پایه به موضوع بپردازد. خودش از سطوح کارشناسی شهرسازی شروع کرد و رسید به جایی که حالا فکر می‌کند آخر آن چیزی است که می‌خواست و حالا فقط آرزو دارد که طرح‌هایی که تیمش ارائه کرده‌اند را، اجرا شده ببیند.

لاله اسکندری

که اگر تلاش کنند. مرا ببیند، یکی دیگر را ببیند و رابطه داشته باشند می‌توانند برای یک طبقه دستور بگیرند. الان ما پروانه را سیستمی صادر می‌کنیم و محاسبه عوارض هم سیستمی است برای اینکه همه چیز شفاف باشد و خدای نکرده حق کسی ضایع نشود و دلال بازی جمع شود. لذت می‌برید با اذیت می‌شوید؟

لذت می‌برم. دوستان ما در بدنه شهرداری، قبلاً مقابله می‌کردند اما بعداً دیدند که راحت شده‌اند و دیگر در مظان اتهام نیستند. مردم هم راحت شدند. درست مثل گذرنامه که یک روز واقعا یک گرفتاری بزرگ بود و الان من هروقت به پلیس ۱۱۰ می‌روم می‌گویم خدا پدر آقای قالیباف را بیامرزد. ما می‌خواهیم همین کار را برای پروانه انجام بدهیم و آن را پایست بفرستیم. ما آدم‌های کمی که با هم برخورد می‌کنیم، با هم دوست می‌شویم و کم‌کم ارتباط برقرار می‌کنیم.

از این ارتباط‌ها نمی‌ترسید؟

چرا می‌ترسیم. برای همین است که می‌خواهیم ارتباط قطع شود. الان مردم برای گرفتن یک پروانه نیازی ندارند، که شهردار یا معاون شهرداری منطقه را ببینند و نیازی نیست ببینند پیش من، مگر آنکه شکایتی مطرح باشد اما ما قبلاً با دستورهایمان معجزه می‌کردیم. الان در دستورهایمان هیچ معجزه‌ای نیست اما مردم هنوز باور ندارند و دفتر و دستک ما را که می‌ببینند فکر می‌کنند هنوز آن امضاءهای معجزه‌گر را داریم.

کم شدن از قدرت یک صاحب منصب، برایش ناراحت کننده نیست؟

انسان قدرت را دوست دارد چون قدرت امکانات، پول و همه چیز می‌آورد، اما خداوکیلی به تبعاتش نمی‌ارزد. ما الان مراتب تصمیم‌گیری را چند تکه کرده‌ایم تا یکی حرف اول و آخر را نزنند. این کلیت قضیه است و برای هر کدام از اینها اگر بخواهم فرایند را تعریف کنم، داستانی است. وقتی مردم حس می‌کنند که مجموعه شهرداری به آنها اهمیت می‌دهد بیشتر در امور اداره شهر مشارکت می‌کنند و به قوانین احترام می‌گذارند. باید اعتماد مردم را جلب کرد. بله. وقتی حس نکنند مجموعه مدیریت شهر متعلق به خودشان است مشارکت نمی‌کنند. بارها شده‌است که

ما در معاونت شهرسازی هزار و هفتصد، هشتصد نفر پرسنل داریم، که سیصد نفرشان در ستاد و بقیه هم در مناطق هستند. هرکس که با شهرداری کار دارد مشتری این معاونت است. ما آدم‌های مهم‌ترین قسمت‌ها که صدور انواع گواهی و صدور پروانه ساختمانی است را، به مردم متخصص و آگازار کردیم. فراخوان اعلام کردیم، مهندسی آمدند و دفاتر خدمات الکترونیک را راه انداختیم. مهندسی آمدند جلو و مشارکت کردند و به این ترتیب ارتباط مراجعین با بدنه شهرداری قطع شد تا شبهه‌ای وجود نداشته باشد. کارما کار اقتصادی است و طبیعتاً همیشه ممکن است شبهه وجود داشته باشد. من وقتی ملاقات عمومی دارم همه جور آدم را می‌بینم، از آدمی که دونفر وکیل همراهش هستند تا یک شهروند عادی و اکثراً هم مارا به شکل دلار می‌بینند. یعنی به دنبال آن هستند که به نوعی موافقت را بگیرند. هروقت هم که نظر خواهی شود همه می‌گویند شهرسازی بد است برای اینکه مجوز ۵ طبقه را می‌خواست با ۲ طبقه موافقت کردم، دکان می‌خواست گفتم نمی‌توانی چون زونت زون مسکونی است و... یعنی همه‌اش با ما در تضاد و تقابل هستند و همه از ما خاطره بد دارند. مردم باید به این باور برسند که قواعد خیلی مهم است. آنها هنوز فکر می‌کنند

شما مجموعه‌ای طرح برای حفظ هویت تهران ارائه داده و سندهایی را تصویب کرده‌اید. چقدر ضمانت وجود دارد که اگر کار به دست نفر بعدی افتاد این طرح‌ها را اجرا کند؟ وقتی شما یک حرف درست زده‌اید، جامعه حرفه‌ای از آن حرف دیده‌بانی می‌کند. البته درست است که من مدیر دستم باز است که آن را به هم بریزم اما مردم که دیده‌بان ما هستند متوجه این قضیه هستند و برداشت خودشان را می‌کنند. اگر قرار باشد مردم مارا ارزیابی کنند، دقیق و درست ارزیابی می‌کنند. کاری که ما داریم انجام می‌دهیم قابل تغییر و برگشت نیست و اگر هم کسی بیاید که نخواهد به آن تداوم بدهد، قطعاً جامعه حرفه‌ای از او سؤال می‌کند که مثلاً چرا تکلیف نماهای شهر را مشخص نکرده‌ای؟ در خیلی از شهرهای جهان مردم از قبل در جریان تغییراتی که قرار است در شهر بیافند هستند، اما در اینجا نه. مردم چه می‌دانند که چه طرح‌های قرار است اجرا شود که از آن نگرهبانی کنند؟

برای این هم فکر کرده‌ایم از طریق سایت همه چیز را در اختیار مردم قرار می‌دهیم. ما در شهرسازی هیچ چیز محرمانه نداریم. همه ضوابط و مقررات را مشخص و شفاف کرده‌ایم و اصولاً به دنبال شفاف سازی هستیم.

معاون شهرسازی و معماری شهرداری تهران در گفت و گو با یک ستاره سینما

دیگر امضاء معجزه‌گر نداریم...

دکتر معصومی معتقد است بدون دیدبانی مردم کار شهرداری پیش نمی‌رود



هم به آدم عزم جزم می دهد. همین هاست که آدم را در کارهای اجرائی نگه می دارد. هروقت که به عباس آباد می روم خستگی ام در می رود. امیدوارم این شهرسازی ۱۳۰ هکتاری را هم در منطقه ۲۲ شروع بکنیم. در بالای بزرگراه همت. در عباس آباد هنوز برنامه ها داریم، از تله کابین تا پارک نوروژ و رستوران. داریم طوری طراحی می کنیم که یک خانواده هشت صبح بروند داخل و ده شب بیایند بیرون و همه اموراتشان هم آنجا بگذرد.

آقای دکتر شما تحصیل کرده فرانسه هستید. آخرین بار کی به فرانسه رفته اید؟
آخرین بار در سال ۱۹۸۵ به فرانسه رفته ام رشته تحصیلی شما چه بود؟

من آمایش شهری خواندم. تحصیلاتم پیوسته بود. یک ضرب خواندم تا دکتری و یک مرتبه با مدرک دکتری وارد کار شدم. هم تحصیلاتم پیوسته بود و هم کارم. تا دکتری را نگرفتم ول نکردم و سرکار هم که آمدم، اینجا آخرین درجه ام بود. یعنی در درجه فنی درجه سرتیپی ام را گرفته ام (خنده)

شما الان معاون شهردار هستید. یعنی این پستتان آخرش نیست و می توانید شهردار شوید.

نه دیگر، از اینجا به بعد دیگر سیاسی است و کار من نیست. من آن را بلد نیستم. این آخرین درجه من بود. حالا خیالم راحت شد. هم در تحصیل آخرین درجه را (حداقل از لحاظ شکل) گرفته ام و هم درجه کاریم را. از اینجا به بعد، باید فرنجام را در بیاورم و بروم دنبال بحث تحقیقات و تحصیل.

بعضی از مسئولان رده بالا هم فکر می کنند شهرداری هافقط خدماتی هستند در حالی که اگر اعتماد مردم به شهرداری ها جلب نشود، کارش درست انجام نمی شود. اگر اعتماد مردم جلب شود آن وقت نه تنها گل را از پارک نمی کنند، بلکه شب اگر فرصت پیدا کردند برای شهرداری گل هم می کارند

که در آنجا برنامه هایمان را تنظیم می کنیم. من و آقای دکتر ایازی هم که باهم هماهنگ هستیم.

از کارهایی که انجام دادید، خودتان کدامشان را بیشتر دوست دارید و از آن لذت می برید؟

تپه های عباس آباد. من وقتی که می بینم مردم آن طور استقبال می کنند و می آیند آنجا تفریح می کنند واقعا لذت می برم. بگذارید یک خاطره جالب بگویم. زمانی که آنجا را افتتاح می کردیم، مردم را خبر نکرده بودیم و آقای قالیباف را هم به زور بردیم، نمی آمد می گفت: من وقت ندارم و ده دقیقه می آیم و می روم. ما گفتیم شما بیا قیچی را بزن و برو. نشان به آن نشان که آمد و دوسه ساعت آنجا ماند. مردم جمع شدند و صحبت کردند. این مردم، مردم قدرشناسی هستند و آدم از کار کردن برای آنها لذت می برد و گهگداری خجالت هم می کشد از اینکه برایشان بیشتر کار نکرده است. مردم آنجا آنقدر قدردانی و تشکر کردند، که باور کنید اشک های من داشت جاری می شد. اینها هم خستگی را از تن آدم بیرون می کند و

می بینیم یک ماشین صدوپنجاه میلیونی دارد، اما از شیشه ماشین آشغال را به خیابان پرت می کند...
... اینها نوکیسه ها هستند و شعورشان دور از جان شما ۱۵ ریال بیشتر ارزش ندارد اما ماشین شان ۱۵۰ میلیونی است.

بعضی فکر می کنند که شهرداری وظیفه اش است که بیاید آشغال جمع کند، اما وقتی مردم حس کنند که همه مجموعه مدیریت شهر به آنها و رفاهشان اهمیت می دهد طور دیگری فکر می کنند. ما یک کار برای شهرداری انجام داده بودیم چندبار مجبور شدیم پروژکتور را نصب کنیم چون می دزدیدند.

باید آنقدر نصب کنیم تا این قضیه جا بیافتد. یادتان هست که وقتی ما می خواستیم دیوارها و فنس های دور پارک ها را برداریم مردم گل ها را می کنند. آنقدر کاشتیم، کردند، کاشتیم، کردند تا عادی شد. ما یک نهاد اجتماعی هستیم نه یک نهاد خدماتی. حتی بعضی از مسئولان رده بالا هم فکر می کنند شهرداری هافقط خدماتی هستند در حالی که اگر اعتماد مردم به شهرداری ها جلب نشود، کارش درست انجام نمی شود. اگر اعتماد مردم جلب شود آن وقت نه تنها گل را از پارک نمی کنند، بلکه شب اگر فرصت پیدا کردند برای شهرداری گل هم می کارند.

آیا برای فرهنگ سازی کاری کرده اید؟

برای فرهنگ سازی، معاونت اجتماعی ما خیلی کارها دارد انجام می دهد. آنها هم و غم و تلاششان شهروندی و حقوق شهروندی است. اینها در اسلام خیلی دقیق تعریف شده است و خیلی بداست که در یک کشور اروپائی اینها لحاظ شود اما ما هنوز آن را رعایت نکنیم. ما باید مردم را به کار بگیریم. همین شورایاری ها و خانه های محله خیلی تأثیر مثبتی می گذارند. سابق، در محلات قدیم، ریش سفیدها دور هم جمع می شدند، مردم با هم ارتباط داشتند و در همان گپ های دوستانه خیلی از معضلات و مشکلات مردم حل می شد اما من الان همسایه بغلی ام را ماهی یک بار هم نمی بینم، ما در خانه های زندگی می کنیم که چهار واحد است اما همدیگر را نمی بینیم از بس درون گرا شده ایم. جوانهای ما باید برنامه داشته باشند و این برنامه را ما باید برایشان طراحی کنیم و همه اینها در تعامل بین مردم جامعه شکل می گیرد. من صبح که از خانه ام در ایران زمین شهرک غرب بیرون می آیم یک سری ماشین می بینم که چون خاص هستند در ذهن من می ماند و می بینم که از هشت صبح که من می روم دارند آنجا می چرخند و شب هم که برمی گردم می بینم هنوز دارند می آیند و می روند. من جای آنها خسته می شوم. چرا می چرخند؟ تقصیر از آنها نیست، مقصر ما هستیم چون فضائی نگذاشتیم که مردم در آن مشارکت کنند. چه اشکالی دارد که ما مکان هایی بگذاریم که در آن موزیک های مجازی که از صدا و سیما هم پخش می شود، برای آنها پخش کنیم و آنها بیایند آنجا داد بزنند و انرژی شان را تخلیه کنند. پیست های اتومبیل رانی و همین کارتینگ که گذاشتیم خیلی خوب بود و باید ادامه داشته باشد. بگذار آن جوان برود در پیست بگازد نه اینکه فکر کند خیابان پیست است و آنجا بگازد چهار نفر را هم بکشد. این انرژی ها باید تخلیه شود. باید مکان هایی برای تفریح مردم طراحی شود. چقدر برویم بنشینیم در رستوران و چقدر برویم خانه دوستان و با وقتی تعطیلی می شویم چقدر شمال و ده ساعت در راه برگشت باشیم و عصبی تر شویم؟ ما الان داریم برای اوقات فراقت هم برنامه ریزی می کنیم تا عصبیت مردم کم شود. هر چقدر که اعتماد و اطمینان شان به شهرداری جلب شود، به عنوان یک شهروند با ما همراه می شوند.

بین کارهای شما و معاونت اجتماعی تهران تداخل ایجاد نمی شود؟
نه. هرکس کار خودش را انجام می دهد. ما یک رئیس داریم که شهردار تهران است و بعد شورای معاونین داریم

BRT خوب... BRT بد

ما BRT در خیابان ولی عصر راه انداخته ایم و مردم وقتی سوار می شوند و از خیابان ولی عصر (عج) می گذرند دعایمان می کنند اما خودروها را کشانندیم به کوچه های فرعی زعفرانیه و محله های اطراف بنابراین مردم از آن طرف به ما فحش می دهند. آنجا سالی دوتا ماشین هم رد نمی شد. اما حالا طرف از خانه اش که بیرون می آید باید توی نوبت بایستد و راه بگیرد تا بتواند به خیابان های اصلی وارد شود. هراقدامی را که در جهت رفاه مردم انجام می دهیم ممکن است یک عیب هم داشته باشد.



بزرگراه ها زندگی شهری را به هم می زنند

ما متأسفانه شهر را برای خودروها طراحی می کنیم و این خوب نیست. ما باید حمل و نقل عمومی را تقویت کنیم و داریم این کار را می کنیم. در اطراف پاریس و بزرگراه های آن شما ممکن است سه چهار ساعت پشت ترافیک بمانید اما هیچ کس غر نمی زند اما اینجا ما بنا داریم که با صد کیلومتر سرعت حرکت کنیم. بزرگراه ها متأسفانه زندگی شهری را به هم می زنند. هر منطقه بافت خودش را دارد و بعد که بزرگراه از وسط آن رد می شود بافت آن منفصل می شود. مثلاً بزرگراه شهید صیادشیرازی که از وسط خیابان های پاسداران رد شد بخشی از پاسداران را به بنی هاشم وصل کرد و بخش دیگر را به پاسداران. مردم هم زندگی می کنند و با این برش ها که به شهر می دهیم نمی توانیم محلات را جابجا کنیم. شیوه های دسترسی هم تغییر کرده است. بزرگراهی مثل شهید همت هم هست که بافت شهری را جدا نکرده است. البته در طرح جدید ما تمام این دسترسی ها دیده شده است، چه در مقیاس شهری، چه مقیاس منطقه ای و چه مقیاس ناحیه ای.

در اجرای طرح های شهری چقدر کنار هم می ایستیم؟

شوش و موش

اگر چه مدیریت شهر با مسئولین شهر نیست اما در همه جای دنیا این شهروندان هستند که بار اصلی هدایت مسئولین را بر عهده دارند. شهری که در آن شهروندان خود آستین بالا نزنند و به میدان نیایند و چهره های مطرح در کنار همشهريانشان نایستند راه به جایی نمی برد. ما چاره ای نداریم جز اینکه در هر مقام و موقعیتی هستیم به شهر فکر کنیم. در این صفحه ما یک طرح فرضی را پیش می بریم تا میزان مشارکت مردم و چهره های محبوبشان را در برنامه های عمومی مشارکتی بسنجیم.

موضوع این گزارش از یک طرح ساده شروع شد. طرحی که قرار بود یک خدمت شهری باشد، نه یک گزارش ناامیدکننده. در همین آغاز کار بگوئیم که اگر شرایط افسردگی دارید از خواندن این گزارش صرف نظر کنید. آیا می توانیم جوی های میدان شوش را که محل زندگی موشهای مودی شده اند با همکاری مردم و هنرمندان پاکسازی کنیم؟ تصمیم گرفتیم برای اجرای این طرح از دانش آموزان یک منطقه، کسبه میدان شوش و هنرمندان کمک بگیریم. اگر دوست دارید بدانید چه اتفاقی این طرح را به یک گزارش تبدیل کرد آن را از دست ندهید.

شیمای شهری

برایش موضوع را شرح می دهم می گوید: «من خودم که نمی توانم. حالم خوب نیست اما غلامرضا را می فرستم». بعد با صدای بلند می گوید: «غلامرضا» پسر ۱۷، ۱۸ ساله که معلوم است پادوی مغازه است می گوید: «بله» ایرج خان لبخندی می زند و می گوید: «این غلامرضا است هرکاری هست به او بگوئید من پولش را حساب می کنم». این سه چهار نفر تنها به عنوان نمونه عنوان شدند و گرنه ما این موضوع را با خیلی ها مطرح کردیم و جواب گرفتیم. جواب هایی شبیه آنچه خواندید. اما ساکنان این محله برعکس کسبه از این طرح استقبال میکردند. مثل عذری خانم که تا موضوع را متوجه شد گفت: «ما چهار نفر هستیم. خودم، شوهرم و دو تا پسرهایم». یا آقای عباسی که گفت: «خانم از دست این موش ها ذله ایم. جثه بعضی هایشان اندازه خرس است. گاهی می گفتم کاش چند تا گربه بیاوریم که دمار از روزگار این موشها درآورد. بعد که جثه اینها را میدیدم می گفتم اینها گربه را میخورند نه گربه اینهارا... خداکند این طرح زودتر اجراشود.»

کسبه فقط پول می دهند

این میدان و خیابان های اطرافش می توانند نماد تضاد تهران باشند. خیابان هایی که از یک سو ثروت را به نمایش گذاشته اند و از سویی دیگر جزئیات فقر را به تصویر می کشند. این جا نمایش توامان ثروت و فقر است. می توانید هرروز صبح عبورکسبه شمال شهر نشین و ثروتمند این منطقه را با ماشین های آخرین مدل ببینید، آن ها که صبح شان را تا شام در پاساژهای این منطقه می گذرانند و پول هایشان را این جا درمی آورند، اما در مناطق شمالی تهران خرج میکنند. کنارهمین ماشین های آخرین مدل می توانید بچه هایی را با کفش های پاره و صورت های زرد ببینید که در بهترین شرایط راهی مدرسه اند. اینجا میدان شوش است، یکی از جنوبی ترین میدانهای پایتخت که اطرافش پر از کوچه پسکوچه های قدیمی و تودرتو است. کوچه هایی با جوی های بزرگ که مهمانان مودی فراوانی دارند. میدان شوش مرکز فروش کریستال و چینی است. عمده تجار این صنف در این میدان مغازه دارند و در پاساژهای لوکس اطراف میدان جنس-شان را می فروشند، اما پایشان را که از پاساژ بیرون می گذارند باید بینی شان را بگیرند. جوی های این اطراف پر از زباله و موش است. آیا این موضوع برای کسبه ای که هرکدامشان سرمایه های کلانی را در مغازه های این منطقه دارند مهم است؟ داخل پارکینگ یکی از پاساژهای بزرگ شوش ایستاده ام. مردی میانسال که بعدا می فهمم علی آقا نام دارد، اتومبیل شیکش را پارک میکند. جلو می روم خودم را معرفی و موضوع را مطرح میکنم. انگار اول متوجه منظورم نمی شود. دستش را داخل جیب می برد و چند اسکناس ۲۰۰۰ تومانی بیرون می آورد و می گوید: «ما این جا یک سری پول شارژ و نظافت میدهیم، یک سری پول برق و آب، یک سری هم باید این طوری برای نظافت خیابان پول بدهیم؟» وقتی می گویم ما کمک مالی نمی خواهیم اما می خواهیم شما هم در این طرح حضور داشته باشید می گوید: «یعنی بیایم جوی تمیز کنیم؟ من برای خانم هم کارگر می گیرم دختر جان. اینجا هم در نهایت می توانم کمی پول بدهم». نفر دومی که سراغش میروم از علی آقا جوتراست. نگهبان پارکینگ می گوید: «پسر حاج مرتضی است. پدرش فوت کرده و حالا او جای پدرش مغازه را می گرداند». وقتی برایش موضوع را توضیح می دهم می گوید: «راستش من اصلا در طول روز از این پاساژ بیرون نمی روم. شب هم از همین جا سوار ماشین می شوم و می روم. نه جوی می بینم و نه موش». نمی گذارد حرفم ادامه پیدا کند راهش را می گیرد و می رود. ایرج خان هم از دیگر فروشندگان پاساژ است که وقتی

هنرمندان پای کارند اگر...

در بسیاری از کشورهای دنیا از هنرمندان برای فرهنگ سازی استفاده میشود. در کشور ما هم بارها در مشکلات اجتماعی هنرمندان دست به کار شده اند. نام و شهرت شان را برای نجات جان یک نفر یا به سامان رساندن یک معضل و... وسط گذاشته اند. اصلا چرا راه دور برویم خیلی از هنرمندان صندوق های خیریه و کمک به محرومان تاسیس کردند. اماگر پای شهر و دیار وسط بیاید آیا باز هم میتوانیم روی آن ها حساب کنیم یا...؟ آیا آن ها حاضرند در این طرح ما را همراهی کنند.

نگار جواهریان وقتی جزئیات طرح را می شنود می گوید: «حتما میتوانید روی من حساب کنید. فقط تورو خدا برنامه را برای یک زمانی تنظیم کنید که من سر فیلمبرداری نباشم». او میگوید: «برای من



شهر خیلی مهم است و دوست دارم هر کاری برای پاکیزگی شهرم انجام دهم اما جنوب شهر و مناطق محروم برای من مهم تر است. وقتی دیدم شما در اولین طرح میدان شوش را انتخاب کردید. خیلی خوشحال شدم و بیشتر سر ذوق آمدم». او این روزها بازی مقابل دوربین بهرام توکلی را تجربه می کند و میگوید: «چون قرار است فیلم به جشنواره برسد تقریباً هرروز سرکار هستیم. اما باز هم روی من حساب کنید. حتی اگر کمک مالی هم بخواهید می توانم به اندازه خودم کمک کنم». موقع خداحافظی می گوید: «راستی من سر کار صابر ابر و باران کوثری را هم میبینم اگر دوست داشته باشید به آن ها هم می گویم. فقط یادتان نرود خبرم کنید.»

رضایکیانیان هم از شکل گیری این کار استقبال میکند اما یک موضوع جالب مطرح می کند می گوید: «ما به عنوان یک هنرمند که نمیتوانیم فقط الکی حضور داشته باشیم. به هر حال اکران کار را انجام ندهیم حضورمان بی فایده است و حتی به نظرم زننده



است که ما بایستیم و تنها تماشا کنیم. پس باید دست به کار شویم. اما با توجه به وضعیت سن و سال و کمرم من نمی توانم در این زمینه به تیم شما کمک کنم. اما برای طرح های بعدی از همین حالا آمادگی ام را اعلام می کنم. البته به شرطی که شما سن و سال من را لحاظ کنید». بعد هم با همان خنده های همیشگی خداحافظی می کند... بهناز جعفری هم دست رد به سینه مان نمیزند به شرط آن که طرح را تا آخر دی ماه اجرا نکنیم. او می گوید: «من خیلی دوست دارم در این برنامه حاضر شوم اما متأسفانه تا پایان دی ماه سرکار خانم برومند هستم و نمی توانم هیچ جا بروم اما اگر برنامه تان دیرتر اجرا میشود حتما حضور پیدا میکنم». بعد می گوید: «به هر حال من را در جریان کارهایتان بگذارید. بعضی مواقع این کارهای گروهی را تجربه کردم و راضی بودم. من یک عادت دیگر هم دارم اگر از کاری خوشم بیاید آن را حتما به دوستانم هم توصیه میکنم.»

آیا در پاکسازی جوی ها به ما کمک

می کنید؟

علی آقا (بلور فروش): در نهایت می توانم

کمی پول بدهم.

پسر حاج آقا مرتضی (لوکس فروش): من

که از مغازه ام بیرون نمی آیم.

عذری خانم (ساکن محل): هم خودم

می آیم هم شوهرم و پسرهایم.

رضایکیانیان (بازیگر): فکر سن و سال من

را هم بکنید.

نگار جواهریان (بازیگر): روی من حساب

کنید.

بهناز جعفری (بازیگر): حیف که سر کار

هستم.



نگاهی به رعایت قوانین و الزامات شهروندی در فیلم «آدمکش»

کمر بندتان را ببندید آقای قانون شکن!

امیر صدری

شهر تهران در فیلم آدمکش، شهری بی قانون و شهروندان آن قانون گریز تصویر شده اند.



آدم‌های بد اخلاق
فیلم به طور مرتب از
خط قرمزهای قانون
عبور می‌کنند

با چاقو به روانپزشک و مجروح کردن او هم هستیم، در فصلی دیگر مشاجره دو جوان، دختر با کیف دستی خود بر سر پسر جوان می‌کوبد و بعد همین پسر جوان یقه روانپزشک را می‌گیرد و او را به زمین می‌زند، در فصل تقریباً نهایی فیلم هم می‌بینیم که دکتر مازیار مافی خشم خود از دوستش حمید زاهدی را با زدن سیلی به گوش او خالی می‌کند و البته تنها چند لحظه بعد است که حمید زاهدی تلافی می‌کند و این بار او است که به صورت دکتر مافی سیلی می‌زند. در يك مرور سریع فیلم این همه خشونت جاری از سوی کاراکترها و حتی فرد به ظاهر موجه فیلم حتی حالت آزاردهنده پیدا می‌کند و به نوعی این احساس را به وجود می‌آورد که انگار کلیت جامعه دارای رفتار بیمار گونه و تهاجمی و آزاردهنده است. دیگر نکته‌ای که در فیلم چند بار به آن اشاره می‌شود و شاید غرض از این اشارات انتقادات اجتماعی باشد اما در واقع بیشتر حس بی اهمیت بودن حکمیت جامعه به قوانین (با بی‌اعتباری قوانین) را القا می‌کند، مسئله فراتر بودن ارتباطات از قانون است. استاد دکتر مافی از ارتباطات و جایگاه اجتماعی خود استفاده می‌کند تا نظر او - که چندان منطقی و به مصلحت نیست - انجام شود، حمید زاهدی هم در اولین فصل روبه‌رویی با دکتر در مورد يك دوست مشترك می‌گوید: «افسر راهنمایی شده می‌تونه جریمه‌ها تو درست کنه» و در فصل نهایی فیلم هم دکتر مافی در مقابل افسر ارشد پلیس از پارتی بازی در مورد برخورد با قانون شکنی خود می‌گوید! این اشارات که کم شمار هم نیستند، تأکیدی است بر این موضوع که در اتمسفری که فیلم «آدمکش» به تصویر کشیده، قانون چندان جدی گرفته نمی‌شود و بارها و بارها به راحتی زیر پا گذاشته می‌شود.

یک نکته انحرافی در ساختار فیلم که شاید به بحث ما بیاید هم نحوه زندگی کاراکترهای اصلی آن است، کل کاراکترهای اصلی این فیلم مجرد هستند (یا مجرد شده‌اند)، دکتر مافی، حمید زاهدی، استاد دکتر مافی، همکار دکتر مافی که به نظر وابستگی عاطفی به او دارد، دختر خوانده رویا ملک‌زاده و... که در این میان نحوه زندگی مجردی دکتر مافی، همکارانش، حمید زاهدی و دختر خوانده رویا ملک‌زاده، تصویر می‌شود. آشکارا در چنین فضایی این حالت به تماشاگر القا می‌شود که هیچ ارتباط سالم و مناسبی میان کاراکترهای فیلم در جریان نیست و هیچ کدام از این افراد، زندگی سالم و معمول (بر اساس معیارهای روانشناسی و عرف) ندارند، طبیعی است که چنین محیطی ناسالم و آزار دهنده جلوه کند و پایان خوش فیلم تصنعی و غیر واقعی جلوه کند.

شهر تهران در فیلم آدمکش، شهری بی قانون و شهروندان آن قانون گریز تصویر شده اند.

آدمکش یک فیلم معمایی پلیسی است، با داستانی معاصر که در آن روانپزشکی، همپای پلیس، یا حتی جلوتر از پلیس برای باز کردن گره‌های مبهم یک قتل (یا ۳ قتل) حرکت می‌کند. فیلم در لحظاتی از پوسته روانشناختی - جنایی خود خارج می‌شود و نگاهی اجتماعی می‌یابد، اما در کل نمی‌توان این فیلم را فیلمی اجتماعی و دارای نگاه منتقدانه به زمان و مکان و اتفاقات و ارتباطات دانست، اما به هر حال در فیلم نشانه‌هایی از قوانین و عرف معمول در زندگی‌های اجتماعی امروز و پایبندی یا عدم پایبندی به آنها به چشم می‌آید.

شاید در مورد بحث «تصویر کردن پایبندی به قوانین اجتماعی و الزامات زندگی اجتماعی شهر نشینی» در مورد فیلم آدمکش بتوان یک حکم کلی داد که تکلیف کاراکترهای آن را از همین آغاز بحث مشخص کند: «در این فیلم تمام کاراکترها به طور مرتب از خطوط قرمز بایدها و نبایدها و حتی خط قرمزهای قانونی عبور می‌کنند...». در واقع شاید بحث کردن در مورد مسائل ریز این گونه در فیلمی که قهرمان اصلی آن (و قطب خیر داستان) یک مجرم متهم به ارتکاب ۳ قتل را از مرکز نگهداری بیماران روانی تحت نظر نیروی پلیس فراری می‌دهد و صرفاً بر اساس حدس و گمان‌های خود - که متهم را بی‌گناه می‌پندارد - به خود اجازه می‌دهد قانون را زیر پا بگذارد و پلیس را سر در گم کند و... بی دلیل به نظر برسد. به هر حال طبیعی است که این کاراکتر - یعنی مازیار مافی، روانپزشک شاغل در پزشکی قانونی، که خود را فراتر از قانون می‌پندارد (و در نهایت فیلم، از سوی مأمور ارشد پلیس ستایش هم می‌شود!) (به خود اجازه بدهد که در حین رانندگی یک دستگاه ضبط صدا را در دست بگیرد و مشغول حرف زدن در آن شود و آشکارا حواسش به جای رانندگی کردن به آنچه در این ضبط صوت می‌گوید باشد. در ضمن در تمام صحنه‌هایی که مازیار مافی در حال رانندگی کردن است شاهد هستیم که کمر بند خود را نبسته است، (تنها سکانسی که ما شاهد بستن کمر بند ایمنی توسط او هستیم زمانی است که با اتومبیلش به سمت دماوند در حرکت است). این جناب روانپزشک که بر اساس شغلش باید بیشتر از سایرین به قانون احترام بگذارد، زمانی که در پی بررسی‌های خود در پرونده بر می‌آید، بی اجازه از دیوار باغی بالا می‌رود و وارد آن می‌شود و به هیچ وجه هم از این کار غیرقانونی و غیر اخلاقی خود احساس ناراحتی یا عذاب وجدان نمی‌کند.

نکته دیگری که در این فیلم مشهود است طبیعی بودن برخورد های فیزیکی و استفاده از رفتار غیر اخلاقی در فیلم است. در این فیلم شاهد صحنه‌هایی از مشاجره يك زن و شوهر جوان پیش چشم دختر کوچکشان هستیم که در نهایت به مرگ مادر می‌انجامد، همچنین شاهد حمله يك مرد نقابدار

دانش آموزان شهرشان را دوست دارند؟

چقدر می‌توانیم روی نسل جوان کشورمان حساب کنیم؟ «شهر» چقدر برای جوانان دبیرستانی و دانشگاهی مهم است؟ آیا وزارت آموزش و پرورش می‌تواند ما را برای پاکیزه کردن و ساماندهی به وضعیت شهری یاری کند؟ ما بارها یز جوان بودن جمعیت کشورمان را داده-ایم، آیا حالا می‌توانیم از آن‌ها درخواست کمک کنیم و روی نیروی جوانی‌شان حساب کنیم؟ مدرسه راهنمایی پسرانه پویش اولین جایی است که برای اجرای این طرح روی آن حساب میکنیم. یکی از مدارس غیرانتفاعی منطقه ۵ تهران. آقای اکبری معلم پرورشی مدرسه از آشناهای قدیمی است اما به قول خودش کار آموزش و پرورش پارتی بازی ندارد. ما را به دفتر کارش می‌پذیرد اما وقتی طرح را می‌شنود می‌گوید: «من به دو دلیل نمی‌توانم به شما کمک کنم. اول این که ما در هر برنامه‌ای بخواهیم شرکت کنیم باید از آموزش و پرورش منطقه مجوز داشته باشیم. دوم این که من فکر نکنم اصلاً برای بچه‌ها مسئله شهر خیلی اهمیت داشته باشد و دلشان بخواهد از این طرح استقبال کنند. اما نکته اول مهم‌تر است، شما به منطقه سر بزیند و پرس و جو کنید بهتر است. شما منطقه را راضی کنید، من بچه‌ها را راضی می‌کنم.» بعد می‌خندد و می‌گوید: «بچه‌های این نسل مثل ما نیستند، اصلاً تمیز کردن و این کارها را که جزو اردو نمی‌دانند. ما بچه بودیم یک پارک میرفتیم شب تا صبح از ذوق نمی‌خوابیدیم، اینها از ما توقع دارند که اردو ببریمشان کیش... فکر کنم چند وقت دیگه از دویی شروع کنند و به اروپا برسند.»

بخش امور تربیتی منطقه ۵ خلوت و آرام است و آقای هاشمی که پشت یکی از میزها نشسته توضیح می‌دهد که این هفته چون هفته تحقیق و پژوهش است اداره خلوت است. او هم در بخش امور تربیتی اداره مشغول است، وقتی موضوع را برایش توضیح میدهم می‌گوید: «ما که همین‌طور سرخود نمی‌توانیم بچه‌ها را بفرستیم کمک. شما باید از اداره کل درخواست کنید، اگر اداره کل با درخواست شما موافقت کند به منطقه نامه میزند و موافقت اش را مطرح میکند. آن وقت ما هم می‌توانیم به مدارس نامه برنیم و بخواهیم که مساعدت لازم را با شما انجام دهند.» بعد روی یک کاغذ یادداشت آدرس اداره کل را می‌نویسد و می‌گوید: «شما نامه‌تان را خطاب به مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران بنویسید، ایشان اگر قبول کنند نامه را به مدیر کل امور تربیتی شهر تهران ارجاع میدهند.» کاغذ را برمی‌دارم و خداحافظی می‌کنم. آدرس میدان فلسطین است. هنوز از در اتاق بیرون نرفته‌ام که آقای هاشمی می‌گوید: «از من می‌شنوی این هفته نرو. چون اداره خلوت است. کارت عقب می‌افتد. هفته پژوهش است دیگر، اکثر کارمندا همینار دارند...»

بگذارید مصاحبه مان را با مفاهیم کلی شروع کنیم: مدنیت، زندگی شهری، شهرنشینی و... آیا این مفاهیم، مفاهیمی آموختنی هستند؟ اگر آموزش درست انجام بگیرد، البته. ببینید ما چاره‌ی نداریم جز این که با این مفاهیم هرچه سریع‌تر، به شیوه علمی آشنا شویم مگر نه اینکه مادر شهر زندگی می‌کنیم؟ به نظر من مهمترین تفاوت بین کشورهای توسعه یافته با کشورهای در حال توسعه و عقب افتاده در همین آموزش است. اگر ما به کشورهایی که آنها را به عنوان کشورهای پیشرفته می‌شناسیم نگاه کنیم، چه کشور کوچکی مانند سوئیس و چه قاره‌ی بی‌پهنه‌ی استرالیا، اشتراکات بسیاری می‌بینیم، که مهمترین آن همانا مدنیت آنها است. دانش و فرهنگ یا بهتر بگویم نوع رفتاری که بین انسانهای این کشورها وجود دارد، تقریباً مشابه است: بطور مثال اخلاق انسانی و اجتماعی به عنوان اصل پایه بسیار مورد تأکید این کشورهاست.

مسئولیت پذیری، احترام به قانون و مقررات، احترام به حقوق دیگران عشق به کار، میل به ارائه کارهای بزرگ، تحمل سختیها برای سرمایه گذاری آینده ... و

امروزه ما درسیاره ایی زندگی می‌کنیم که یک ضرب آهنگ اجتماعی دارد. مهم نیست شما در یک کشور آفریقایی زندگی می‌کنید، یا در تهران و لندن. شما ناگزیر هستید که بر حسب آهنگ شتابان تکنولوژی حرکت کنید و طبعاً عباراتی همانند « بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین » دیگر معنی ندارد. چرا که به واقع لب جویی وجود ندارد، که شما کنارش بنشینید. اگر دقت کنید تمام ایرانیان به ویژه پایتخت نشینان به طور مداوم با حسرت از کوچه باغهایی حرف می‌زنند، که روز به روز کمتر و کمتر می‌شود، ولی آیا با این هجوم جمعیت امکان آن وجود دارد که شما در یک شهر ۱۰ میلیون نفری به هر خانواده یک خانه وسط باغ بدهید؟ به نظر من محیط زیست شرقی تقریباً ویران شده، تنها می‌توانیم در پناه خلیقات اجتماعی مشترک جهانی، کنار هم زندگی کنیم.

آیا شما عقیده دارید که مدنیت امروز یک پدیده غربی است؟ نه چنین اعتقادی ندارم. این نظریه از جایی می‌آید که معتقد است، فرهنگ غرب در حال تغییر چهره جهان است، اما به نظر من این فرهنگ غرب نیست که چهره جهان و روش زندگی انسانها را تغییر می‌دهد، بلکه جهش فوق العاده انسان اندیشه ورز است که با انقلاب صنعتی به آن دست یافته است. و از آنجا که این جهش در غرب اتفاق افتاده، ما آن را به نام فرهنگ غربی می‌شناسیم. حال آنکه همین انقلاب صنعتی و رشد تکنولوژی جهان گیر است و ربطی به یک منطقه جغرافیایی ندارد. مثلاً کشور ژاپن را در نظر بیاورید، ژاپن یک کشور شرقی است، اما به نوعی کشور دوم صنعتی در جهان هم هست. آیا این کشور صنعتی می‌تواند با فرهنگ پیشینیان خود، زندگی کند؟ طبعاً نه... چرا که به دلیل کمبود زمین آپارتمان نشین شد، و به دلیل تکنولوژی که هر روز رشد تصاعدی می‌یابد، فرهنگ زیستی آنها را نیز تغییر داده است.

یادمان باشد که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که دارای مراتب آگاهی است و همه انسان ها از هر فرهنگی که باشند، در این زور آزمایی درگیر هستند چه غربی چه شرقی.

البته وقتی من صحبت از شرق و غرب می‌کنم منظورم جغرافیای آن نیست بلکه فلسفه حاکم مورد نظر من است. طبعاً تفکر شرقی و غربی تفاوت هایی باهم دارند، اما وقتی پای تمدن و مدنیت پیش می‌آید، تصور من این است که این برای هر دویشان است.

درست است که ما به لحاظ روانی شرقی هستیم، روابط مبالغه آمیز با دیگران داریم، گاه احساسات بیش از اندازه از خود بروز می‌دهیم، الویت را به دیگران می‌دهیم، و به جای آنکه برای خود زندگی کنیم، از زاویه دید دیگران زندگی می‌کنیم، که به نظام عاطفی ما برمی‌گردد، اما در مورد کار و تفکر نمی‌توانیم جدا از تکنولوژی امروز باشیم. هر ابزار جدیدی با خود فرهنگ جدیدی می‌آورد. مثلاً شما نمی‌توانید بگوئید چون من شرقی هستم میل دارم اتومبیل را طور دیگری برانم قواعد و قوانین رانندگی و استفاده از اتومبیل کما بیش یکسان است و در موارد دیگر همانند استفاده از رایانه، فکر کنیم که چون ما شرقی هستیم نباید از میز و صندلی استفاده کنیم و مثلاً با فرهنگ چرتکه روی زمین چهارزانو بنشینیم...

بسیاری از آنچه در قدیم در تهران وجود داشت و مردم قائل به انجام آنها بودند، امروز برای ما تبدیل به نوستالژی شده است، شما هم چنین حسی دارید؟

خب من کاملاً آدم نوستالژیکی نیستم. البته این به آن معنی نیست که دلم برای محله یا کوچه باغ ها تنگ نشود. نسل من خاطرات بسیاری زیبایی از زندگی در محله دارد، که امروز بچه های ما کمتر آن را تجربه می‌کنند. اما در عوض راحت تر از ما زندگی می‌کنند. کما اینکه ما نسبت به پدرمان



رفت و آمد

گفت وگویی شهری با شهروندی به نام « ته‌میننه میلانی »

منشین بر لب جوی و گذر عمر نبین

ته‌میننه میلانی یکی از کارگردان هایی است که دغدغه زندگی شهری و رفتارهای اجتماعی، در تمام کارهایش دیده می‌شود حتی اگر قصه، دقیقاً بیان این مسائل را مد نظر نداشته باشد. این دغدغه ها را کنار این بگذارید که میلانی، اتفاقاً هم اکنون مشغول نگارش فیلمنامه ای در مورد مسائل شهری است. وقتی پرسیدم آیا تا به حال به این فکر کرده است که مثلاً معضل ترافیک را در فیلم هایش نشان دهد، گفت: «اخیراً چند فیلمنامه سینمایی برای سیما فیلم در مورد زندگی شهری نوشته ام که یکی از آنها دقیقاً به این مسئله می‌پردازد». بنابراین این ما درست سر وقت خانم میلانی را برای مصاحبه را انتخاب کردیم.

آرش نصیری





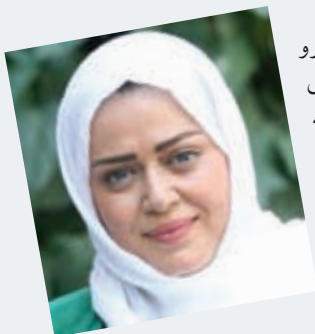
فرشته صورتی

بهاره رهنما

دارم از کلاس موسیقی پریا بر میگردد. ترافیک خیابان تخت طاووس امانم رو بریده. فایده ای نداره بخوام خطم رو عوض کنم، راه تقریباً بسته است. شب عیده، آدمها رو هول و هیاهوی عقب ماندن از قافله خرید و نوروز گرفته.

تو این ازدحام چشمم می افته به اون. پالتوی صورتی پوشیده و مقنعه سفید سرشه و کلاه پالتوش رو کشیده رو سرش. پوتین هاشم صورتیه، نشسته ترک باباش روی موتور و ویولنش رو توی کیف چرمی انداخته پشتش مثل کوله پشتی. هوا سرده سرش رو از بغل گذاشته رو شونه باباش و با دستای کوچیکش چنگ زده به شونه‌های کاپشن پدرش. به خودم که میام ترافیک باز شده و اون با ویولنش و موتور باباش رفته اون دور دورا، رفته به جلو، به آینده.

دوست دارم قصه اش رو بسازم و ادامه بدم تا روزی خیلی خوب. روزایی که موسیقی زندگیشو شاد و زیبا کنه و نغمه‌های خوش آهنگی رو بسازه و بشنوه این آرزو رو با یک آه بلند براش به سمت خدایم فرستم.



آغاز به کار سایت جشنواره فیلم شهر

سایت چهارمین جشنواره فیلم شهر به منظور اطلاع‌رسانی درباره این رویداد سینمایی راه اندازی شد.

آخرین اخبار و اطلاعات پیرامون چهارمین جشنواره فیلم شهر بر روی سایت این رویداد سینمایی به آدرس www.urbanfilmfest.ir قرار گرفته است.

همچنین در بخشی از این سایت اطلاعاتی از جشنواره فیلم شهر برای آشنایی هرچه بیشتر مخاطبان با این جشنواره قرار داده شده است. لازم به ذکر است متقاضیان شرکت در بخش مسابقه جشنواره فیلم شهر با مراجعه به این سایت می توانند فرم فراخوان این دوره از جشنواره را دریافت کنند.

همچنین اطلاعات مورد نیاز علاقه‌مندان به جشنواره فیلم شهر همچون داوران، کمیته انتخاب و نام آثار حاضر در بخش‌های مختلف این جشنواره در مدت‌زمان باقی مانده تا افتتاح این رویداد سینمایی بر روی این سایت قرار خواهد گرفت.

سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، چهارمین جشنواره فیلم شهر را با هدف جلب مشارکت هنرمندان فیلمساز به شهر و موضوعات شهری با رویکرد محوری «شهری انسانی برای انسان شهری» و با عنایت به الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت با اتکاء به مفاهیم «شهری انسانی» همچون «شهر-ایمان اخلاق»، «شهر-آگاهی و عقلانیت»، «شهر-سلامتی و نشاط» و «انسان شهری» با پرداختن به مقولاتی از جمله «شهروند- شناخت و بهره‌مندی از خدمات»، «شهروند- احترام به حقوق دیگران» و «شهروند- همراهی و مشارکت» از ۲۴ تا ۲۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۰ به صورت رقابتی برگزار می‌کند

مجموعه ما در منطقه مسکونی افتتاح شده است، که بسیار این مورد پیش آمده است، و مشتریان این آرایشگاه مزاحمت‌های بسیاری برای ما ایجاد کرده‌اند، به همین دلیل مجبور شده‌ایم با ۱۳۷ تماس بگیریم و تقاضای کمک کنیم و هنوز هم برای رفع این مزاحمت‌ها موفق نیستیم. آیا تا با حال به معضل پارکینگ به صورت جدی فکر کرده‌اید و آن را در فیلم‌هایتان نشان داده‌اید؟ اخیراً چند فیلمنامه سینمایی برای سینما فیلم در مورد

تمام ایرانیان به ویژه پایتخت نشینان به طور مداوم با حسرت از کوچه باغهایی حرف می‌زنند، که روز به روز کمتر و کمتر می‌شود، ولی آیا با این هجوم جمعیت امکان آن وجود دارد که شما در یک شهر ۱۰ میلیون نفری به هر خانواده یک خانه وسط باغ بدهید؟

زندگی شهری نوشته‌ام که یکی از آنها دقیقاً به این مسئله می‌پردازد. وقتی در خیابان تصادف‌های کوچکی می‌کنید، چه کار می‌کنید؟

من زیاد تصادف نمی‌کنم و شاید کلاس سه مورد جزئی پیش آمده است. ولی به‌رحال بستگی به فردی دارد که با او تصادف کرده‌ام. اگر فردی باشد، که رفتار اجتماعی مناسبی دارد، به سادگی از آن می‌گذرم ولی در غیر این صورت از پلیس ۱۱۰ تقاضای کمک کرده‌ام.

یک شهروند خوب امروزی چه خصوصیات دارد؟

شاید مهمترین خصیصه برای شهروند امروز احترام به حقوق دیگران است، که در ادامه حقوق خود او نیز حفظ می‌شود. در مراحل بعدی رعایت قوانین، به ویژه قوانین رانندگی پاکیزه نگاه داشتن محیط شهری رعایت قوانین آپارتمان نشینی مثلاً پهن نکردن لباس روی نرده‌های بالکن، چرا که نمای یک ساختمان متعلق به تمام شهر است، نه یک فرد. گذاشتن کفش در درون آپارتمان، چرا که بیرون از آپارتمان متعلق به کل مجموعه است. نپوشیدن لباس راحت همانند پیژامه در مشاعات، برخورد انسانی با سرایدار یا نگهبان، حفظ آرامش در مجموعه (مثلاً ایجاد سروصدا...) استفاده صحیح از آسانسور، و بسیاری دیگر.

آیا شما خود را یک شهروند خوب می‌دانید؟

سعی می‌کنم باشم.

نقش والدین در تربیت شهروندان خوب آتی چیست؟

بسیار مؤثر است چرا که فرزندان ما از عملکرد ما الگویی می‌گیرند، نه از کلام ما. اگر ما به عنوان پدر و مادر، رعایت قوانین شهروندی را انجام دهیم، در فرزندان ما این امر به طور اتوماتیک نهادینه می‌شود.

آنچه والدین شما در گذشته به شما آموخته‌اند، چه تأثیری در امروز شما داشته است؟

طبعاً مؤثر بوده است، و اگر نواقصی وجود داشته، با یادگیری این نواقص در حال رفع شدن است.

زندگی راحت تری داشتیم. تصور اینکه ۷۰ سال پیش مادران ما یخ حوض را می‌شکستند تا با آب سرد ظرف بشویند، خاطرات زیبایی نیست. البته کوتاهی‌های هم وجود دارد، که ربطی به دیروز و امروز و فردا ندارد و کاملاً مربوط به آموزش غلط و یا عدم آموزش است... به عنوان مثال ما می‌توانستیم تمام قنات‌های موجود در شهرمان را حفظ کنیم ولی با نادانی، بسیاری از آنها را با ساخت و ساز غیر استاندارد از بین برده‌ایم که ربطی به زندگی ماشینی و یا تکنولوژی ندارد.

اما بسیاری از پدیده‌هایی قبلاً وجود داشتند حالا مضموم شده‌اند مثل دخالت یا سردرآوردن از کار همسایه‌ها... این فرهنگ غلط هم نتیجه تربیت نادرست است و ربطی به محیط زیستی آنها ندارد. خانواده مادری من در تبریز در یک محله قدیمی زندگی می‌کردند، اما کاری به کار دیگران نداشتند ولی دوستی دارم که در یک شهرک در غرب تهران زندگی می‌کند و مدام از دخالت و فضولی‌های همسایگانش ناله می‌کند.

آیا شما همسایه‌های کودکی‌تان را به یاد می‌آورید؟

بله البته. بسیاری از ایشان را می‌شناسم و هنوز با چند تن از آنها رفت و آمد دارم.

آیا شده است که یکی از همکلاسی‌ها یا همسایه‌های کودکی‌تان به واسطه شهرت‌تان پیدایتان کند، و به دنبال زنده کردن خاطرات کودکی باشد؟

تا دلتان بخواهد.

و شما با آنها چه برخوردی کرده‌اید؟

خب من موجودی اجتماعی هستم و از این توجه به شدت استقبال کرده‌ام. به ویژه چندتن از معلم‌ها و دبیرهای دوران ابتدائی و راهنمایی که مرا غافلگیر کرده و لطف کرده‌اند، با من تماس گرفته‌اند و من با احترام کامل به دیدارشان رفته‌ام و هنوز هم در اعیاد مختلف به ایشان تلفن می‌زنم.

آیا الان با همسایه‌هایتان ارتباط دارید؟

در مجموعه‌ای که ما زندگی می‌کنیم ۵ همسایه داریم که با یکی از این خانواده‌ها صمیمیت بسیاری داریم و با دیگران در نهایت احترام زندگی می‌کنیم.

آیا در آپارتمان هیچ‌گاه مدیر ساختمان بوده‌اید؟

از آنجا که همسر من مهندس نیک بین مدیر بوده، من هم درگیر این مسئله بوده‌ام. اما در ساختمانی که دفتر من در آن واقع شده است عضو هیئت مدیره هستم.

اگر یک خودرو جلوی در پارکینگ شما پارک کند، چه می‌کنید؟

متأسفانه چون یک سال است که یک آرایشگاه مقابل



اردیبهشت ماه سال آینده، چهارمین جشنواره فیلم شهر در تهران برگزار می‌شود؛ جشنواره‌ای که ظاهراً این بار قصد دارد هدفمندتر و با در نظر داشتن مفاهیمی از پیش تعریف‌شده کار خود را آغاز کند.

شعار کلی جشنواره «شهری انسانی برای انسان شهری» است؛ شعاری که در بر خورد اول پرسش‌برانگیز به نظر می‌رسد. جشنواره فیلم شهر، همیشه رابطی بوده بین شهر و سینما اما حالا در این دوره بر مفهوم انسان تأکید ویژه‌ای شده است. چرا؟ این پرسشی است که گفت‌وگوی منصور ضابطیان با دکتر ابراهیم داروغه‌زاده، دبیر جشنواره را آغاز می‌کند.

به نظر می‌رسد جشنواره فیلم شهر امسال علاوه بر دو مقوله مشخص سینما و شهر، نگاه ویژه‌ای نیز به انسان دارد. تعامل این سه با یکدیگر چگونه است؟ در جهان بینی الهی، محور همه فعالیت‌های هستی انسان است؛ انسانی که هدف نهایی او رستگاری است. در نتیجه پدیده‌هایی که در اختیار انسان است، زمانی دارای ارزش می‌شود که بتواند به او در جهت رسیدن به رستگاری کمک کند. از این منظر هم شهر و هم سینما به‌عنوان دو دستاورد بشری باید به انسان کمک کند تا راه رستگاری را بیابد. اینجا نقطه آغاز فعالیت ماست.

از این منظر شهری چون تهران امروز ما، چه تفاوت‌ها یا مشابهت‌هایی با یک شهر آرمانی برای رساندن انسان به رستگاری دارد؟

انسان به‌عنوان یک موجود چندبعدی، اگر بتواند در ابعاد مختلف رشدی متقارن داشته باشد، می‌تواند به سوی این کمال و رستگاری گام بردارد؛ در حقیقت هم رشد مهم است و هم متقارن بودن. در جهان بینی اسلامی، اعتدال یک اصل کلی است؛ یعنی رشد انسان در آن تنها یک رشد مادی نیست بلکه همزمان رشد معنوی و عقلی او نیز مدنظر بوده است.

حالا شهر، اگر بتواند به این رشد متقارن انسانی کمک کند، حتماً شهری در خدمت رستگاری انسان تلقی می‌شود. این شهر باید به همان اندازه که سلامت روحی شهروندش را در نظر می‌گیرد، سلامت جسمی‌اش را هم مدنظر داشته باشد. باید بتواند این انسان را به یک آرامش نسبی برساند تا زمینه رشد معنوی او فراهم شود. اینکه در شهر چقدر خیابان و بزرگراه و پل بسازیم ممکن است خوب باشد، اما تمام این ساخت و سازها باید به‌نحوی باشد که در خدمت پیشرفت انسان ساکن در آن قرار گیرد. در غیر این صورت اتفاقی بیهوده خواهد بود.

این شهر برای رساندن شهروند خود به رستگاری که شما می‌گویید، نیاز به یک سری امکانات نرم افزاری و سخت‌افزاری دارد. بگذارید از امکانات سخت‌افزاری شروع کنیم. پرسش مشخص این است: برای رسیدن انسان مورد بحث شما به رستگاری چه امکانات سخت‌افزاری در شهر مورد نیاز است؟

چهارمین جشنواره فیلم شهر در گفت‌وگو با دکتر ابراهیم داروغه‌زاده

شاید حالمان بهتر شود

اتفاقاً من فکر می‌کنم پیش از آنکه نسبت به سخت‌افزارها نگران باشیم، باید امکانات نرم‌افزاری‌مان را تقویت کنیم؛ یعنی باید مدیران شهری به این دیدگاه برسند که شهر باید در خدمت انسان باشد. آن موقع است که امکانات سخت‌افزاری هم بر این اساس تعریف می‌شود؛ یعنی مثلاً باید تحقیق کرد که برای رشد اخلاق و ایمان در جامعه، آیا باید تعداد نمازخانه‌ها یا مساجدمان را زیاد کنیم و تابلوهای تبلیغاتی با موضوع نماز نصب کنیم یا نه، باید کارهای دیگری انجام دهیم؟ شاید اصلاً باید ابتدا پیش‌یا افتاده‌ترین مشکلات زندگی‌شان را حل کنیم؛ یعنی باید فکر و ذهن شهروند را از یک سری از ساده‌ترین مشکلاتی که با آن روبه‌روست رها کنیم تا بعد فرصت، توان و علاقه این را داشته باشد که به سلامت روح و جسمش فکر کند.

شما از شایدها می‌گویید... خودتان به چه نتیجه‌ای رسیده‌اید؟ تصور من این است آنچه تا امروز اتفاق افتاده، در بسیاری زمینه‌ها نتوانسته موفق عمل کند. وقتی تهران امروز را با تهران ۲۰ سال پیش مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که زندگی آدم‌های در شهر سخت‌تر شده است. هر چند ظاهراً شهر پیشرفته‌تری داریم. ۲۰ سال پیش هیچ وقت کسی به ما نمی‌گفت به خاطر آلودگی هوا بنشین توی خانه و بیرون نیا. اما تهرانی که همه ما دست به دست هم دادیم و ساختیم، الان چنین مشکلی دارد. ما همه دامنه‌های البرز را تبدیل به برج‌های بلندمرتبه کرده‌ایم، نفس شهر را بند آورده‌ایم. الان یک شهروند برای آنکه بخوابد ساعت ۸ سرکار حاضر باشد باید ۶ خانه بیرون بزند. شب هم باید ۲ ساعت در ترافیک بماند. در چنین شرایطی چطور می‌شود از او خواست کتاب بخواند، فیلم ببیند، به تئاتر برود؟ شهر ظاهراً توسعه‌یافته، بزرگراه‌ها گسترش پیدا کرده‌اند و... اما آیا میزان فضایل اخلاق شهروندان رشد یافته است؟ احساسات و عواطف انسانی چطور؟ تعداد مراجعه شهروندان به بیمارستان‌ها کاهش داشته؟ جواب این پرسش‌ها متأسفانه منفی است و این یعنی که شهر با همه گستردگی و خدماتش آنچنان که باید و شاید در خدمت انسان نبوده است.

نگاهتان درست است اما چطور می‌خواهید با برگزاری یک جشنواره به این مسئله کمک کنید. توجه داشته باشید که تصمیمات مختلف و کلانشهری هم نتوانسته در این سال‌ها به رفع این معضلات کمک قابل توجهی کند.

پتانسیلی که یک جشنواره فیلم دارد به دلیل اهمیت سینماست؛ به‌عنوان هنری فراگیر و تأثیرگذار و هنری که می‌تواند دامنه خیال شما را تا هر جا که بخواهید گسترش دهد. شما می‌توانید از ظرفیت تبلیغاتی سینما استفاده کنید و پیامتان را به گوش دیگران برسانید؛ اینکه این پیام باید به گوش مردم و مدیران شهری برسد. این پیام‌ها شاید نتواند در همین ابتدا شهر و شهروندان را یک گام به جلو ببرد ولی دست‌کم شاید بتواند ترمزی باشد برای جلوگیری از بسیاری اتفاقات بد که آگاهانه و ناآگاهانه در شهر به وقوع می‌پیوندد.

شهر ظاهراً توسعه‌یافته،
بزرگراه‌ها گسترش پیدا کرده‌اند
و... اما آیا میزان فضایل اخلاق
شهروندان رشد یافته است؟
احساسات و عواطف انسانی
چطور؟ تعداد مراجعه شهروندان
به بیمارستان‌ها کاهش داشته؟
جواب این پرسش‌ها متأسفانه
منفی است و این یعنی که شهر
با همه گستردگی و خدماتش
آنچنان که باید و شاید در خدمت
انسان نبوده است



BRT Festival

فرض کنید در جشنواره‌ای که به مناسبت مقام شامخ BRT برگزار می‌شود، کارگردانان صاحب‌نام مجبور به ساختن فیلم شوند، فکر می‌کنید حاصل آن، چه فیلم‌هایی خواهد بود؟

• مسعود کیمیایی فیلمی خواهد ساخت به اسم «بمیر رفیق قرتی» که موضوع دیدار دو رفیق قدیمی است که سال‌ها از هم دور بوده‌اند و حالا یکی‌شان راننده BRT است و یکی‌شان هم یک دزد سابقه‌دار که تازه از زندان آزاد شده و کارت الکترونیک ندارد، چون زمانی که به زندان رفته بود، بلیط کاغذی مد بوده و او اهل این قرتی بازی‌ها نیست و ...

• فیلم داریوش مهرجویی درباره یک زن وشوهر است که تصمیم دارند با BRT به رستورانی در دل شهر تهران بروند، آنها در راه این مسیر به تعبیر دیگری از زندگی می‌رسند که مبتنی بر نظریات هگل و اسپینوزا درباره BRT است.

• اثر تهمینه میلانی مبتنی بر وقوع یک دعوای جانانه است، میان مسافران کابین جلو و عقب BRT. قضیه از آنجا شروع می‌شود که یک مرد پست فطرت با بازی آتیلا پسیانی به طور اشتباهی سوار کابین بانوان می‌شود و مسافران خانم به او اصرار می‌کنند که پیاده شود، او به روی خودش نمی‌آورد. سرانجام راننده BRT که یک مرد فرشته سیرت و فرشته صورت است - با بازی محمد نیک بین - به کابین عقب می‌آید و مرد بد را با اردنگ و دگنک بیرون می‌اندازد.

• ابراهیم حاتمی کیا، از پرویز پرستویی دعوت می‌کند که در نقش یک رزمنده قدیمی به این نتیجه برسد که BRT همه آرمان‌های قدیم او را زیر سؤال برده است. فیلم پس از ساخت توقیف می‌شود و حاتمی کیا برای نوزدهمین بار اعلام می‌کند که دیگر فیلمی با موضوع دفاع مقدس نخواهد ساخت.

• شهریار بحرانی هم فیلمی می‌سازد به اسم «بوی رایحه تو» که هیچ ربطی به این وسیله عمومی ندارد و فقط مخففش می‌شود BRT. زمین و زمان ملزم می‌شوند به تماشای این فیلم بروند و در نهایت فیلم پر فروش‌ترین فیلم سال می‌شود.

• بهروز افخمی هم یک داستان پلیسی را دستمایه پرداختن به BRT می‌کند. ساخت فیلم آنقدر به طول می‌انجامد که همه BRT ها از رده خارج می‌شوند. آخر سر هم افخمی با تهیه‌کننده دعواش می‌شود و در رسانه‌ها اعلام می‌کند که فیلم مال او نیست.

• مسعود ده نمکی ... نه، فراموش کنید. جان مادرتان بگذارید BRT مان را سوار شویم.



اما مردمی که دارند در اثر آلودگی هوا خفه می‌شوند، آیا از دانستن اینکه قرار است مبارزه با این آلودگی از طریق برگزاری جشنواره صورت بگیرد، عصبانی نمی‌شوند؟

ما چه این جشنواره را برگزار کنیم و چه نکنیم، مردم همین هوا را استنشاق می‌کنند. مسئولان مربوطه هم کارهای مفید یا غیرمفید خودشان را انجام می‌دهند. ما می‌خواهیم فرهنگسازی کنیم. نمی‌خواهیم معضلات شهری را همین فردای پایان جشنواره حل کنیم. این وظیفه ما نیست، وظیفه ما در واقع حساس کردن مدیران، هنرمندان و مردم است نسبت به مسائل مختلف شهری با نگاهی واقع‌بینانه. همین که درباره مفاهیم شهری صحبت شود، این مفاهیم برای همه تبیین شود و مدیران شهری، بیشتر از گذشته در تصمیم‌گیری‌هایشان این مفاهیم را لحاظ کنند، برای ما اتفاق بزرگی است. اینکه سینماگران ما این مفاهیم را پس ذهن‌شان داشته باشند و بیشتر از گذشته در فیلم‌هایشان با این نگاه به موضوعات شهری بپردازند ما به وظیفه خود عمل کرده‌ایم.

ما باید بپذیریم که اگر شهر ما جای ایده‌آلی برای زندگی نیست، همه ما مقصر بوده‌ایم. چه مدیران شهری، چه مردم و سینماگران که از همین مردمند

با این حساب، پس جشنواره از اینکه فیلم‌های انتقادآمیز و صریح نسبت به عملکرد مسئولان شهری در آن به نمایش درآید مخالفتی ندارد ...

معلوم است که ندارد. اگر فیلمی معترض ساخته شود که بگوید بنا به این دلایل این شهری که شما ساخته‌اید سلامت و ایمان شهروندان را به خطر انداخته و در خدمت انسان نیست اگر دست من باشد، به این فیلم جایزه می‌دهم. البته ما باید بپذیریم که اگر شهر ما جای ایده‌آلی برای زندگی نیست، همه ما مقصر بوده‌ایم. چه مدیران شهری، چه مردم و سینماگران که از همین مردمند. آنها هم اگر به این موارد اشاره نکرده‌اند، اگر جامعه را نسبت به آن حساس نکرده‌اند، مقصر بوده‌اند. ما نیاز داریم تا سینماگران مان با مردم حرف بزنند.

چه حرفی؟

آنها باید شهروندان را با حقوق از دست رفته‌شان و امتیازاتی که در زندگی شهری دارند آشنا کنند. شاید مردم از مدیران شهری برخی حرف‌ها را نپذیرند، اما همان حرف را از سینماگران می‌پذیرند. آنها می‌توانند به مردم آگاهی بدهند که همه آنچه در اختیار دارند بد نیست. یکی از سینماگران تعریف می‌کرد که من ترجیح می‌دادم از مترو نیویورک به دلیل بوی بسیار بدی که داشت استفاده نکنم یا بسیاری از ایستگاه‌های مترو در پاریس آن قدر کثیف است که نمی‌شود پا در آن گذاشت، اما مترو تهران هم اکنون جزو ۱۰ متروی پیشرفته جهان محسوب می‌شود. شهروند ما این را نمی‌داند.

وقتی نداند مرتب فکر می‌کند که دارد به او ظلم می‌شود. این احساس حال او را بدتر می‌کند اما اگر بداند که مترویی که سوار می‌شود جزو ۱۰ متروی برتر جهان است، حساسیت بیشتری نسبت به حفظ و نگهداری و استفاده بهتر از آن پیدا می‌کند. ما فکر می‌کنیم همه بدبختی‌ها مال ماست و فوری شهرمان را با جاهای دیگر مقایسه می‌کنیم، درحالی‌که در همین شهر هم نکات ارزشمندی وجود دارد که باید مردم از آن خبر داشته باشند. وقتی فکر کنی همه چیز بد است، مرتب می‌خواهی حق شخصی‌ات را میان این همه بدی بگیری. آن موقع است که توی ترافیک، ماشینت را می‌اندازی توی لاین روبه‌رو، بدون آنکه فکر کنی چه تعاتی دارد. آن موقع است که شیشه ماشین را پایین می‌دهی و آشغال‌هایت را می‌یزی توی خیابان و ... من نمی‌خواهم بگویم که این مشکلات صرفاً از ناحیه مردم است، خیر ... بسیاری از اتفاقات به دلیل مدیریت‌های بد بوده اما در جاهایی هم مشکل این است که ذهن مردم واقع‌بین نبوده. آنکه ذهن مردم می‌تواند واقع‌بین کند حوزه فرهنگ و به‌ویژه سینماست.

در اغلب شهرهای دنیا، شهروندان با عشقی عجیب و متعصبانه درباره شهرشان صحبت می‌کنند اما در تهران این اتفاق نمی‌افتد. جشنواره برای رشد این فرهنگ چه طرحی دارد؟

شاید این مهم‌ترین رسالت جشنواره ما باشد. همان طور که هدف اصلی مدیریت شهری نیز هست؛ یعنی ایجاد فضا و شرایطی که بر مبنای آن شهروند به شهرش و فضای حاکم بر آن افتخار کند. ما الان خیلی کم به زندگی در شهر تهران افتخار می‌کنیم. حتی برخی مدیران ارشد هم به مردم برای ترک تهران توصیه می‌کنند. نقطه شروع این افتخار آن است که برای شهروندان مرتباً خاطرات خوش ایجاد کنیم. اگر مدیریت شهری بتواند با انجام خدمات مناسب به شهر و شهروندان خاطره‌های خوش در ذهن آنها ایجاد کند، شهروندان نسبت به شهر خود احساس تعلق خاطر پیدا خواهند کرد.

و آیا جشنواره فیلم شهر می‌تواند یک خاطره خوش برای تهرانی‌ها باشد؟ چقدر خوب می‌شود اگر این اتفاق بیفتد یا بهتر است بگوئیم ما امیدواریم این جشنواره کمک کند که حال همه ما بهتر شود.

مستندی درباره ملک الشعراء بهار و
طرح يك پرسش:
اینجا تهران است

هویت شهر به جغرافیاست یا تاریخ؟

مرغ سحر

پژوهش، تدوین و کارگردانی: مهدی باقری
تصویربرداری: محمد حدادی / صدابرداری: رشید دانشمند
صداگذار: بهنام گندم چین / موسیقی: رضا تاجبخش
نویسنده گفتار متن: مهدی باقری / گوینده گفتار متن: صابر ابر
تهیه کننده: سعید رشتیان و گروه فرهنگ، هنر و تاریخ شبکه اول سیما
سال ساخت: ۱۳۸۸ / مدت: ۳۶ دقیقه



ملک الشعراء بهار آن موقع که مرغ سحر را سرود، نمی دانست که این
تصنیف بخشی از هویت شهر تهران خواهد شد

در میان خیل عظیم مستندهایی که در داخل کشور ساخته می شود، در صد کمی از فیلم ها، مستند اصطلاحاً شهری هستند. غالب فیلم ها به موضوعی خاص و یا سوژه‌ای که در خارج از محیط و زندگی شهری اتفاق می افتد، می پردازند که این رویکرد فیلمسازان به این موضوعات دلایل متفاوتی دارد: بکر بودن موضوع و آشنازدایی که در دل این چنین سوژه‌هایی نهفته است، سهل الوصول بودن تحقیق و نزدیک شدن به این موضوعات، سادگی محتوای این گونه فیلم ها که سادگی ساختاری و فرمی را نیز به همراه خود می آورد و دلایلی دیگر از این دست. اما از سویی دیگر فیلمسازانی که به سراغ سوژه‌های شهری می روند معمولاً با موضوعات پیچیده و جامعه شناسانه‌ای مواجه‌اند که به نوعی کار را در مقایسه با نوع دیگر فیلم ها سخت تر می کند، اما غالباً موضوعات در فیلم‌های مستند شهری جذاب تر، تعمیم پذیرتر و به دلیل ارتباط مستقیم سوژه‌ها با درصد زیادی از مردم، کاربردی تر و به نوعی تاثیرگذارتر هستند.

یقیناً نیاز به تولید فیلم های مستند شهری و تأثیری که این چنین فیلم ها بر روی زندگی شهروندان می گذارد غیر قابل انکار است و امید است با حمایت بیشتر مسئولان و مراکز تولید فیلم مستند در صد تولید این گونه از فیلم ها رشد قابل توجهی داشته باشد.

و اما ما در این صفحه از نشریه به دنبال معرفی و تحلیل نمونه فیلم هایی از شاخه فیلم های مستند شهری هستیم که با انتخاب سوژه‌ای مناسب و همچنین تحقیق کارشناسانه و پرداختی جذاب توانسته‌اند با نگاهی انسانی توجه مخاطبین را جلب کنند و مصداق مناسبی برای شعار جشنواره فیلم شهر «شهری انسانی برای انسان شهری» باشند.

در کنار گفتگو و یادداشتی از کارگردان فیلم مورد نظر از نقد تحلیلی یکی از منتقدان و یا سایر فیلمسازان مستند دست اندرکار و یا از مطالب تحلیلی کارشناسان و متخصصین مباحث اجتماعی بهره خواهیم برد.

امیرحسین بیرجندی

نگاه فیلمساز:

ملك الشعراء؛ شهروند ادیب - شهروند سیاستمدار

وقتی قرار بر ساخت فیلمی مستند از تصنیف مرغ سحر شد چاره ای جز انتخاب تهران به عنوان بستر زمان-مکان فیلم نبود. چندین دلیل داشت. اول آنکه خالق تصنیف مرغ سحر ملک الشعراء بهار بعد از ۱۲۹۳ شمسی به تهران نقل مکان کرده و وکیل مجلس بود. حدود ده سال بعد تصنیف مرغ سحر را سرود. هر چه بود شرایط اجتماعی و سیاسی تهران منجر به سروده شدن تصنیف بود. به عبارتی تاریخ یک دوره در یک تصنیف ثبت شد. دوم آنکه آهنگ تصنیف را مرتضی خان نی داوود ساخته بود. می گویند تار مرتضی خان تار تهران است.

هویت یک شهر نه تنها به بناها و مکان هاست بلکه به تاریخ شکل یافته و یا در حال ایجاد مکان‌های آن شهر نیز ربط دارد. وقتی از مجلس قدیم در میدان بهارستان صحبت می کنیم این مکان برای ناظر شهری (مستندساز شهری) دارای هویت است زیرا به مجموعه ای از انسانهایی توجه داریم که درون این مکان تاریخ را شکل داده‌اند. کسانی همچون ملک الشعراء بهار.

در فیلم مرغ سحر بر دو خصوصیت بهار تاکید شده است. انسان شهری ادیب و انسان شهری سیاستمدار. جالب آن است که شعر بهار دارای تاریخ است و در عین حال یک فعالیت سیاسی نیز هست. می توان نتیجه گرفت که هویت یک شهر، تاریخی است که انسان ساکن در آن شهر می سازد. چه بهتر که تاریخ شهرمان توسط ادیبان و هنرمندان شکل بگیرد زیرا اثری که از این گروه انسان های شهری باقی می ماند هم هویت زمان خلق خود را حفظ می کند و هم در طول زمان پیش می رود. تصنیف مرغ سحر هم تاریخ خلق خود را به همراه دارد و همچنین تا به امروز ماندگار و تازه است.

مهدی باقری

نگاهی دیگر:

این فیلم درباره بهار نیست، درباره يك شهروند تهرانی است

فیلم مرغ سحر با جمله ای از اسوالد اشپنگلر فیلسوف و مورخ آلمانی شروع می شود: «تاریخ جهان تاریخ شهر است و هر فرهنگی در پایتخت تمرکز می یابد». مهدی باقری با همین جمله آغازین به تماشاگر می گوید که قرار نیست فیلمی تنها درباره ی ملک الشعراء بهار یا تصنیف مرغ سحر او ببیند، بلکه بیش از آن این فیلم راجع به شهر تهران و مردمی که بهار راجع به آنها سروده است می باشد. فیلمساز در این فیلم زندگی شهری و انسان ساکن در این شهر را زیر ذره بین گذاشته و به بهانه ی روایت زندگی بهار و داستان شکل گیری تصنیف مرغ سحر تاریخ صد ساله ی تهران را تا به امروز روایت می کند. اما جالب اینجاست که فیلمساز اقتدر درست این پازل را می چیند و آرام آرام آن را تا به انتها کامل می کند که ما در هیچ کجای فیلم و در هیچ لحظه ای جرات پرسش این سوال را از خود نداریم که واقعا این فیلم درباره چه و کیست اما درست پس از پایان فیلم می فهمیم که فیلمساز در طول زمان ۳۵ دقیقه ای، فیلمی درباره ی تاریخ ۱۰۰ ساله ی شهر تهران، درباره ی بهار و اشعارش، تصنیف مرغ سحر، تهران امروز و مردمان آن به ما نشان داده و اینکار را به مدد تدوین روان، روایت درست و فیلمبرداری ساده و بی تکلف و البته گفتار متن صمیمی و هوشمندانه ی فیلم انجام می دهد. در واقع آنچه او را موفق به انجام چنین کار دشواری می کند این است که او در هیچ کجای فیلم ابزار فیلمسازی اش را به رخ نمی کشد (کاری که امروز با ساده شدن ابزار فیلمسازی به برجسی برای فیلمسازان یک شبه فیلمساز شده تبدیل شده) و شاید همین بزرگترین نقطه قوت فیلم باشد و مهترین عاملی که تماشاگر را با فیلم درگیر کرده و بدون اینکه لحظه ای او را خسته کند، به خوبی او را تا انتهای فیلم همراه خود می کشاند. برای نمونه نگاه کنید به فصلی نزدیک به انتهای فیلم که فیلمساز از خاطره ی خودش از تاریخ این شهر می گوید، از خاطره ای که شاید خاطره ی مشترک تمام نسلی است که در سالهای اواخر دهه ی پنجاه و اوایل دهه ی شصت به دنیا آمده‌اند و آن هم جنگ است. آنجا که او به سراغ یک جانباز جنگ تحمیلی می رود و چقدر زیبا حس او را از آنچه در طول هشت سال جنگ و سالهای سخت بعد از آن تا به امروز تجربه کرده نشان می دهد و چقدر تاثیر گذار در فیلمش ادای دینی می کند به آدمهایی که روزی ساکن همین شهر بودند و برای دفاع از آن جان خود را دادند و آنها که مانندن همچون کامران مویدی فراموش شده‌اند. جالب آنکه این همه را با کمترین دیالوگ و به مدد فضا سازی فوق العاده با تدوین و تصویر و صداگذاری انجام می دهد.

فیلم مرغ سحر ظاهری ساده دارد اما به شدت عمیق است و ردپای تحقیق اصولی را در جای جای فیلم می توان حس کرد. فیلم درست در نقطه ی مقابل آن دسته از فیلمهایی قرار می گیرد که سعی دارند با ظاهری پر تکلف و گاه با توسل به متنهای سنگین و پیچیده، ضعفهای فیلم را بپوشانند. همین سادگی فیلم است که باعث می شود فیلمساز بتواند این حجم انبوه اطلاعات را به تماشاگر در این مدت زمان کم ارائه دهد و برخلاف بسیاری از فیلمهای مستندی که قصد مشابهی دارند، به هیچ وجه هم تماشاگر را خسته نکند. در واقع او تصنیف مرغ سحر را به عنوان هسته ی مرکزی فیلم انتخاب می کند و آرام آرام پیله ای به دور آن می تند که در نهایت به فیلمی درباره ی بهار، شهر تهران و تاریخ آن می شود. مرغ سحر سعی در ارائه ی تصویر یک شهر از طریق توصیف سیمای مردمان آن شهر دارد. او تاریخ شهر و آدهمایش را بررسی می کند و در تهران معاصر به بهانه ی ملک الشعراء بهار به سراغ آدهمهای مختلف این شهر می رود. از محمد علی سپانلو گرفته تا علی آگروز ساز تاکامران مویدی جانباز جنگ تحمیلی همه و همه بیش از آنکه خود باشند تصویری هستند از شهر تهران و فیلمساز با ظرافت از پس ارائه ی این تصویر برآمده و گهگاه با زیرکی آن را نقد هم می کند.

کاوه قهرمان

کتاب و باقالی و پیاده‌رو

شهرزاد همتی

۳

نشریه چهارمین
جشنواره فیلم شهر
شماره اول
بهمن ۱۳۸۹

است، ما از بچگی کلی تصویر دیده‌ایم و در ذهنمان داریم، از انقلاب ۵۷. خیابان ۱۶ آذر هم خیابان عجیبی است و کلی اتفاق بزرگ در آن افتاده است. جذاب ترین بخش همین است، اتفاق‌هایی که در خیابان انقلاب افتاده در هیچ جای دیگر تهران تجربه نشده. اینجا پر از کتاب‌فروشی است، فضایش فرهنگی است، تا زمانی که کریمخان انقدر کتابفروشی نداشت، من بیشتر از اینجا کتاب می‌خریدم.»

پگاه می‌گوید: «از چیزی در خیابان انقلاب بدم نمی‌آید، یک طرف خیابان از یک طرف خیابان هیجان‌انگیزتر است، سمت تئاتر شهر و دانشگاه تهران خیلی هیجان‌انگیز است. یک بار دیدم دو ور خیابان انگار دو جای مختلف است، یک طرف کت و شلوار فروشی و یک طرف فضای فرهنگی.»

تا به حال شده تنها در خیابان انقلاب قدم بزنی؟ این سؤال را از پگاه می‌پرسم.

«زیاد نه واقعا، اما گاه‌گداری، شده که آمده بودم تئاتر شهر تئاتر ببینم، دوری زدم، اصولا هم آدم انقدر اینجا آشنا می‌بیند که اگر تنها هم بیاید، از یک جایی با یکی همراه می‌شوی، اینجا پر از آشناست.»

حس پگاه آهنگرانی به خیابان انقلاب حس چندان نوستالژیکی نیست. او خیابان انقلاب را جزو خیابان‌های زنده تهران می‌داند که می‌شود در آن قدم هم زد. او می‌گوید: «خیابان انقلاب جزو خیابان‌هایی است که پیاده‌رو دارد، چون بیشتر خیابان‌های تهران دیگر پیاده‌رو ندارند، هنوز یک طرفه نشده، قبلا خیابان ولیعصر هم این حس را داشت، اما بعد از یک طرفه شدن دیگر به آن صورت نیست. مردم در پیاده‌روی خیابان انقلاب راه می‌روند. جایی است که مردم در آن قدم می‌زنند و صرفا برای خرید نمی‌آیند. اینجا پر از کافه است. به نظرم خیلی می‌شد اینجا را بهتر درست کرد، مثلا در هر شهر در دنیا رسم است که یک خیابانی وجود دارد که صرفا برای قدم زدن است و تردد ماشین در آن ممنوع است و مخصوص کافه نشستن است، سرتاسر خیابان پر از کافه‌هایی است که صندلی‌هایش بیرون است و همه می‌توانند بنشینند، کف‌اش سنگفرش است. همه شهرهای دنیا حتی شهرهای کوچک این خیابان را دارند، کاش خیابان انقلاب این طوری بود، چون جذابیتش را داشت، یعنی از چهارراه ولیعصر تا بعد از دانشگاه تهران، کمی بالاتر تردد ماشین ممنوع بود و هم‌چنین فضایی داشت.»

با پگاه از کافه بیرون می‌زنیم و میان شلوغی پیاده‌روها گم می‌شویم، از یکی از کتابفروش‌های دوره‌گرد کتاب می‌خرم، تئاتر شهر از تماشاگر پر و خالی می‌شود، دانشگاه خلوت و خالی از دانشجو است و دانشجو‌ها میان پیاده‌رو پرسه می‌زنند و ما و پگاه آهنگرانی کنار بساط یک باقالی فروش می‌ایستیم و باقالی داغ می‌خوریم، پگاه عاشق خرید از دوره‌گردهاست، می‌گویم نسل ما این خرید را دوست دارد، می‌گوید: «چون ما همه قرارها را در خانه می‌گذاریم، من خودم پایه خوردن بلال و باقالی از دستفروش‌ها هستم، تمام قرارهای ما موکول به خانه شده، این حسی است که ما به دنبالش می‌گردیم.»

پگاه در حال خوردن باقالی به دوربین لبخند می‌زند و این آخرین تصویری است که از او توسط دوربین ثبت می‌شود....

کتابفروشی‌ها اینجا است و اصولا رفت‌وآمد زیادی آنجا می‌شود. پگاه می‌گوید: «چون دانشگاه هنر و معماری اینجا است، اصولا خیلی از دوستان من در خیابان انقلاب هستند و من برای دیدنشان به اینجا می‌آیم و چون در تالار وحدت هم تمرین دارم و خب تالار وحدت هم اینجا است، برای همین زیاد این طرف می‌آیم.»

به پگاه می‌گویم: «در خیابان انقلاب اصولا مردم متوسط رفت‌وآمد دارند، رفتارشان با تو چگونه است؟» می‌گوید: «یکی از جذابیت‌های اینجا این است که با وجود طبقه متوسط، به خاطر حجم دانشگاه‌های اطراف پر از جوان است و تو وقتی پشت چراغ قرمز می‌ایستی، هجمه‌ای از جوان‌ها را در اطرافت می‌بینی و این برایم جذابیت دارد. اینجا پر از جوان فعال است و همین از جذابیت‌های خیابان انقلاب است. اصولا خیابان انقلاب پر از تصویر

قرارمان جلوی تالار وحدت بود، پگاه را از ویلون سل بزرگش، از دور، میان زمینی که هنوز از برف سفید بود شناختم. تئاتر شهر را پشت سر گذاشتیم و برای گرم شدن و آرام کردن دو شکم کاملا گرسنه سری به کافه‌ای در خیابان انقلاب زدیم. پگاه همان‌طور که غذایش را می‌خورد از علاقه‌اش به خیابان انقلاب می‌گفت:

«خیابان انقلاب برایم زمستان و تابستان ندارد، من چون به هنرستان موسیقی می‌رفتم، سال‌های زیادی از زندگی‌ام در همین خیابان انقلاب گذشت. می‌آمدیم خیابان انقلاب و بعد دانشگاه هنر و معماری یا می‌آمدیم کافه می‌نشستیم، یا پیاده می‌رفتیم آمبوه‌فروشی، آمبوه می‌خریدیم.»

هنوز هم محیط شهری اینجا برای پگاه آهنگرانی عزیز است، چون تئاتر شهر در دل خیابان انقلاب جا دارد، کل





گنجشک‌های سرمازده روی دیوارهای سنگی و سیاه خانه نیش کوچه کسری، کوچه هاتف، خیابان شیخ هادی جنوبی پر پر می‌کنند. خانه فیلم مادر، مرده، از بس که جان ندارد، اما حالا سنگ روی سنگ سیاه گذاشته‌اند، به جای آن آجرهای قرمز رنگ خوش تراش. بوی قدیم‌ها در کوچه نمی‌آید. گوش به گوش خانه که بسپاری، شاید بشود نجوای مادرانه زنی را شنید که دارد لحظه‌های بعد مرگش را برای بچه‌ها روایت و سفارش می‌کند: «سر شام گریه نکنید، غذا رو به مردم زهر نکنین. سماور بزرگ و استکان نعلبکی هم به قدر کفایت داریم. راه نیفتین دوره در و همسایه پی ظرف و ظروف. آبروداری کنین بچه‌ها، نه با اسراف. سفره از صفای میزبان خرم می‌شه، نه از مرصع پلو. حرمت زینت مادرتون رو حفظ کنین. محمدابراهیم، خیلی ریز نکن مادر، اون وقت می‌گن خورششون فقط لپه داره و پیاز داغ.»

علی اکبر، قصاب محله‌ای که لوکیشن فیلم مادر در آن قرار داشت می‌خندد و ردیف دندان‌ها معلومی‌شود «یه کم قد ده سال دیر آمدید برای دیدن خانه‌ای که عروس کوچه بود.»

علی اکبر چاقو به دست، دست دراز می‌کند و مجتمع ۳۲ واحد سنگ سیاه راه هدف می‌گیرد. «آنجاست. این خانه‌ای بود که در آن فیلم مادر را بازی کردند. قشنگ و قدیمی‌ای بود که می‌بینید خرابش کردند.»

مجتمع هنوز هم حیاط دارد با تکیده درخت توت، تنها یادگار به جا مانده از آن خانه نجیب. حیاط با گنجشک‌های خیابان شیخ هادی معاشرتی دیرینه داردانگار.

در همین حیاط بود که علی حاتمی سر صحنه به گریه افتاد، البته به گفته اکبر عبدی: علی حاتمی سه بار در فیلم «مادر» سر صحنه به گریه افتاد. یکی در آن صحنه که اکبر عبدی با دیدن مادر جلو می‌رود و به بوسیدن گوشه چادرش قناعت می‌کند، دیگری وقتی که محمدعلی

کشاوری، اکبر عبدی را زیر باد کتک می‌گیرد و سوم وقتی که مادر مرگ را در آغوش می‌گیرد، زیر نور پنجره‌های خانه‌ای که دیگر نیست. خانه‌ای که حالا در آن بچه‌های دبستانی گیم بازی می‌کنند.

خانم حسینی پور همسایه قدیمی خانه با حسرت می‌گوید: «این خانه ساعد مراغه‌ای بود که امیر اصلان افشار آن را خریده بود. بعد از انقلاب که فرار کرد کمیته خانه را تحویل گرفت و فکر می‌کنم آقای حاتمی هم خانه را از کمیته اجاره کرده بود. بعد از فیلم هم به قیمت ۶۰۰ هزار تومان فروش رفت.»

همسایه قدیمی چشم هایش را ریز می‌کند تا خانه را بعد از سالها در ذهنش مهمان کند: «گوشه حیاط دو اتاق داشت که مخصوص سرایدار بود. یادم هست که ساختمان پله‌های بلند و پهنی داشت. دست راست اتاق بزرگی بود با سقف‌های بلند و گچ‌بری‌های خیلی زیبا. دست چپ آشینز خانه بود. ساختمان زیر زمین هم داشت. کف اتاق‌ها موزائیک‌های شطرنجی سیاه و سفید داشت و بیشتر از راهروها فیلمبرداری کرده بودند تا از خود اتاق‌ها. درخت توت بزرگی داخل حیاط بود.»

خانم حسین پور درباره تصویر آن روز شهر با حسرتی عجیب حرف می‌زند و می‌گوید: «حالا آپارتمان ساخته‌اند و هر واحد هم یکی دو تا ماشین دارد که همیشه خدا خیابان را بند می‌آورند. خانه‌ها نونوار شده‌اند اما زندگی ما سخت تر شده.»

سویری سر کوچه انگار که دلش بخواهد در مورد خانه قدیمی حرف بزند بی‌آنکه از او سوال شود، می‌گوید: «من بچه بودم». دست‌هایش را تا زانو می‌آورد پایین: «می‌آمدند اینجا فیلم می‌ساختند. بعضی بازیگرها می‌آمدند جلو پیشخوان مغازه‌ام. خانه را ۱۰ سال پیش خراب کرده‌اند، همان موقع هم اهالی کوچه ناراحت بودند. به خاطر خانه، خیابان هم معروف شده بود.»

هرکس آدرس می‌خواست می‌گفتم کنار همان خانه‌ای که فیلم «مادر» ساخته شده. اصلاً خانه را به اسم خانه «مادر» صدا می‌کردند، اما سال‌هاست که این خانه دیگر آن خانه نیست.» مستاجران و صاحبان آپارتمان خانه نیستند. زنگ‌هایی پاسخ می‌مانند.

گرچه مردم کوچه خاطره خانه را هنوز به خاطر دارند، اما تماس با بازیگران فیلم مادر نشان داد که انگار تخریب این خانه چندان دغدغه آنها نیست، اما امین تارخ هرگز خانه فیلم مادر را فراموش نکرده و با ابراز تاسف از تخریب این خانه می‌گوید: «خانه فیلم مادر دو تا در داشت، یکی به خیابان باز می‌شد، یکی به کوچه. آنچه که یادم هست این‌که دیوارهای خانه خیلی بلند و وسطش حوض بزرگی بود. حیاط با پله‌های بلندی به ساختمان اصلی وصل می‌شد. خانه دو طبقه بود. وقتی شنیدم که خانه تخریب شده، آه بلندی از سر حسرت کشیدم. ما چند ماه در این خانه کار کرده بودیم و لحظه‌های خوبی در آن خانه داشتیم.»

البته این اولین خانه‌ای نبود که تخریبش باعث ناراحتی‌ام شد. خانه‌ای داشتیم در شیراز که روی دیوارهایش کاشی‌کاری قدیمی بود که مراحل رشد يك انسان از کودکی تا ازدواج و بچه‌دار شدن را به نمایش می‌گذاشت به شکل طاق نمای دایره‌وار که بسیار هنرمندانه بود، اما چند سال پیش شنیدم که تخریب شده و خیلی افسوس خوردم. آن طاق نمای کاشی‌کاری شده، معنای زندگی را به آنهايي که در این خانه زندگی می‌کرد یادآوری می‌کرد اما افسوس که تخریب شده.»

بازیگر فیلم مادر تاکید دارد روی نگاه مسئولانه به قضیه تخریب بناهای قدیمی: «من در استرالیا دیدم دور يك خط کشی عابر پیاده حفاظ گذاشته‌اند برای اینکه يك زمانی بیتل‌ها از روی آن رد شده‌اند. خیلی از کشورهای دنیا مشغول تاریخ‌سازی هستند. تاریخی که نداشته‌اند.»

در جست و جوی خانه‌ای که مال «مادر» بود

نقطه حافظه

جا خالی مادر... جای خالی خانه

نسرین ظهیری



به جای آن حیات دراندشت با حوض آبی و باغچه‌های پر از شمعدانی، حالا این ساختمان چند طبقه با سنگ‌های سیاه و سفید، سر به فلک کشیده. آیا ما هویت شهرمان را نادیده می‌گیریم؟

● فیلم مادر، داستان ساده ای را، اما در عمق روایت می کند، در تهران مادری که می داند مرگش نزدیک است، می خواهد فرزندانش را بار دیگر به دور خود جمع کند تا هم در این لحظات با آنها باشد و هم هر آنچه را که در توان دارد برای نزدیک کردن آنها به یکدیگر انجام دهد. بچه ها یک به یک در آن خانه قدیمی که حوض و گلدان دارد و سرشار از یادگارهای گذشته است، گرد هم می آیند.



● فرزندان با وجود همه اختلاف ها، چیزهای مشترکی دارند که بدون آنکه خود بدانند، آنها را با قدرت به یکدیگر پیوند زده است. مشترکاتی چون این خانه قدیمی، خاطرات خوب و بدی که با یکدیگر داشته اند، روزگاری که با هم سپری کرده اند و از همه مهم تر مادری که خون او در رگ همه آنها و در رگ این خانه جریان دارد.



● این خانه قدیمی و متروک، مکانی است، که همه به آن باز می گردند تا در کسی که آینه همه آنان است و در گذشته ای که در بند بند این خانه پنهان است، خود را ببینند. آنها با یادآوری گذشته، خلأ امروز و دیروز خود را پر می کنند. در فاصله امروز با دیروز، حوادث بسیاری اتفاق افتاده است، هرکس تعلق خاطری دارد که او را از همدلی با دیگران منع می کند. اما همه آنقدر دور شده اند که مراد مجدد و ایجاد ارتباط با خواهر و برادر برایشان دشوار است. مادر که همه چیز را می بیند و می داند، گذشته خانواده را باز آفرینی می کند، تا همه اهل آن خانه با یادآوری همدلی ها و هم بستگی های گذشته، دوباره با یکدیگر همدل بشوند. هر شش فرزند تنها به این خانه فرا خوانده می شوند، تا بتوانند بر آنچه از گذشته دارند، بدون اندیشیدن به دل مشغولی ها و دل بستگی های امروزشان ببینند و آنها را ببینند. حالا فکر کنیم که شهروند امروز و بعدتر شهروند فردا چقدر می تواند شهرش را جزیی از خاطره خود بداند؟



در یکی از همین کشورها دیدم که يك ايستگاه عوارضی را که عمرش به ۵۰ سال هم نمی رسيد نور پردازی کرده بودند و هر کس به آن دست می زد باید سیصد دلار جریمه می داد. آنها می کوشند آثار تاریخی پنجاه ساله خود را حفظ کنند، در حالی که ما قید تاریخچه چند هزار ساله خود را زده ایم. باید به نشانه های تاریخی که به قدر کفایت در اختیار داریم، مسئولانه نگاه کنیم. اما اکنون مشغول تخریب آنها هستیم و انگار کسی نیست که بابت این مساله ما را مورد مواخذه قرار دهد. تخریب لوکیشن فیلمی مثل مادر هم در همین راستا چیز عجیب و غریبی نیست. حدود سه ماه پیش در شیراز متوجه شدم که ۹۲۰ تا از خانه هایی که ارزش میراث فرهنگی داشتند خراب شده.

در حالی که چه در مردم و در مسئولان يك علقه تاریخی نسبت به این آثار باید وجود داشته باشد تا بتواند از آنها نگهداری کند و گر نه به قدر کفایت در مورد این مسائل نق زده شده. بارها دلسوزان در نشریات و رسانه ها در مورد این مسائل صحبت کرده اند و به هیچ نتیجه قابل قبولی هم نرسیده ایم.

امین تارخ پیشنهادهایی هم در این زمینه دارد: «فیلم مادر بخشی از تاریخ سینمای ایران است که اگر آن خانه با برجا می ماند، پنجاه، صد سال دیگر تازه ارزش هایش مشخص می شد، در این مورد باید وزارت ارشاد با هماهنگی میراث فرهنگی بخشی از کار را متقبل شود و به عنوان متصدی این کار خودش دغدغه نگهداری از این مکان ها را به عهده بگیرد. این پیشنهاد می تواند حتی اماکنی مثل کارخانه های قدیمی را هم شامل بشود، مثلا وزارت صنایع و معادن پیشگام این کار شود و با میراث فرهنگی همکاری دو جانبه داشته باشد. همانطور که در بعضی کشورها با هماهنگی وزارت کشاورزی از قطعه زمین هایی که برای اولین بار محصولی در آنها کاشته شده نگهداری می کنند.»

محمد علی کشاورز هم خانه خیابان شیخ هادی را به خوبی به یاد می آورد: «یادم هست که وسط خانه حوض نبود که آقای حاتمی دستور داد حوضی را در آنجا به شکل قلب بسازند که نماد قلب مادر بود. بخش بیمارستان را هم در بیمارستانی در جاده دماوند کار کردیم، البته بخش هایی را هم در خیابان امام فیلمبرداری شد. خیلی عجیب است که برای گذشته سینمایمان احترام قائل نیستیم و حتی شهرک سینمایی را هم که علی حاتمی ساخت، وضعیت مناسبی ندارد و در حال تخریب است. باعث تأسف است اگر الان یکی بپرسد مثلا لباس ها و ماشین هایی که در هزارستان استفاده شده کجاست؟ هیچکس برای این سوال جوابی ندارد. پیشنهادهایی بود برای اینکه تلویزیون يك موزه ملی تاسیس کند برای نگهداری از تاریخچه ارزشمند این فیلم ها که البته تا حالا به این خواسته و پیشنهاد جواب قابل قبولی داده نشده.»

خیابان شیخ هادی چندان عریض نیست، اما پر رفت و آمد است. اهالی کوچه کسری جدیدالورود هستند و اغلب با اتفاقات قبلی کوچه نا آشنا. اما زده هایی که رنگ سیاه خورده اند و درخت های چنار کنار جوی آب شاید هنوز هم زمزمه محمدابراهیم را به یاد داشته باشند. حرف هایی که حالا برای نوشتن قصه خانه ای که مرده است بدجوری به کار می آید: «خورشید دم غروب، آفتاب صلات ظهر نمی شه، مهتابیش اضطرابه، دوساعته باطربیش سه ست، بذارین حال کنه این دمای آخر، حال و وضع ترنجبین بانو عینهو وقت اضافی بازی فیناله، آجیل مشکل گشاشم پنالویه، گیرم اینجور وجودا، موتوروشون رولزرویه، تخته گازم نرفتن سربالایی زندگی رو، دینامشونم وصله به برق توکل، اینه که حکمتش پنالویه، به شوت سنگین گله، گلشم تاج گله!»

سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران
برگزاری میگذرد

www.urbanfilmfest.ir

چهارمین جشنواره فیلم شهر

سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، چهارمین جشنواره فیلم شهر را با هدف جلب مشارکت هنرمندان فیلمساز به شهر و موضوعات شهری با رویکرد معموری

شهری انسانی برای انسان شهری

و با حمایت به انکوری اسلامی، ایرانی پیشرفت با اتفاه به مقامیم ذیل از

شهری انسانی: ۱. شهر - ایمان، اخلاق ۲. شهر - آگاهی و عقلانیت ۳. شهر - سلامتی و نشاط

انسان شهری: ۱. شهروند - شناخت، بهره مندی از خدمات ۲. شهروند - احترام به حقوق دیگران ۳. شهروند - همرازی و مشارکت

بخش های جشنواره: بخش اصلی (مسابقه سینمای ایران) بخش های ویژه (مطرح، دانش آموزی، دانشجویی) بخش های جنبی (تولدت، نمایشگاه و...)

مسابقه سینمای ایران ۱. مسابقه فیلم های سینمایی بلند ایرانی ۲. مسابقه فیلم های مستند

۳. مسابقه آثار بلند و نیمه بلند مستند ۴. مسابقه انیمیشن انیمیشن و تیزر ۵. مسابقه آثار بلند ویدئویی



۱۳۸۹ بهمن ماه ۲۶ تا ۱۶

29 th Fajr International Film Festival

5 Feb - 15 Feb 2011

www.fajrfestival.ir



جشنواره فیلم شهر
برپایی بیست و نهمین
جشنواره فیلم فجر را
تبریک می گوید